

نورالدین کیانوری

پرسش و پاسخ

۴

۲۰ اردیبهشت ۱۳۶۱

محدودیت امکان انتقاد

از پدیده‌های ناسالم

در جامعه ما

عواقب خطرناکی برای

انقلاب دارد



www.iran-archive.com



حزب توده ایران، ۱۶ آذر، شماره ۶۸.

نورالدین کیانوری
پرسش و پاسخ ۲۰ اردیبهشت ۱۳۶۱
چاپ اول، اردیبهشت ۱۳۶۱
تیراژ: ۱۵۰۰۰
حق چاپ و نشر محفوظ است

انتشارات سازمان حزب توده ایران در آلمان فدرال

فهرست

-
- نه فقط برای حزب توده ایران، بلکه برای نیروهای
مسلمان اسیل پیرو خط امام هم محدودیت امکان انتقاد
وجود دارد ۴
- تظاهرات اول ماه مه امسال تاسف‌آور بود ۱۵
- تصویب قانون ملی‌شدن تجارت خارجی گام بسیار مهمی
است در جهت گسترش انقلاب؛ ولی اگر این قانون، با قانون
تجارت داخلی تکمیل نشود، نیمه‌کاره و محدود خواهد ماند ۲۴
- باکشورهایی که پایگاه آمریکا هستند، نمی‌توان روابط
مودت‌آمیز داشت ۳۶

نه فقط برای حزب تسوده ایران، بلکه برای نیروهای
مسلمان اصیل پیرو خط امام هم محدودیت امکان انتقاد
وجود دارد

امروز البته مابایستی شروع بکنیم با ابراز شادی خیلی عمیق
از اینکه در جبهه جنگ پیروزیهای تمیین کننده و سرنوشت سازی بدست
آمده و نیروهای مسلح جمهوری اسلامی موفق شده اند که به تجاوز-
کاران صدامی ضربه شکننده ای وارد آورند و قسمت بزرگی از
خاک کشور را که از نقطه نظر اقتصادی، استراتژیک و نظامی دارای
اهمیت بسیار است از چنگ این اشغالگران خارج کنند و به دروازه های
خونین شهر برسند. مادر این شادی با تمام مردم ایران، غیر از
کودتاگران و جنایتکاران ضد انقلابی، که الان مشغول عزاداری هستند،
شریک هستیم و امیدواریم که هرچه زودتر این جنگ به پایان برسد
و دوران سازندگی بعد از جنگ آغاز شود و تمام انرژیهای عظیم
ملی ما که قسمت قابل ملاحظه اش برای دفع این تجاوز هدر رفته،
در راه سازندگی، در راه ساختن جامعه ای که عدالت اجتماعی در
آن برقرار شود و استقلال کامل آن در برابر تمام دسیسه های
استعمار جهانی تامین گردد، بکار افتد.

و اما گفتگوی اول امروز ما یک گفتگوی دوستانه است با
رفقای پرش کننده و همچنین دوستان پرش کننده ای که بوسیله
رفقا پرشها را می فرستند.

پرش و پاسخ دو طرف دارد: یک طرف پرش کننده است و
یک طرف پاسخ دهنده. در شرایطی که ما الان زندگی می کنیم، این
دو طرف از حقوق و امکانات مساوی برخوردار نیستند. پرش
کننده ها چون اول معلوم نیست که هستند، آزادند هن مسئله ای که
دلشان می خواهد، بپرسند. در پاره سیاست داخلی، سیاست خارجی،

جنگ، شخصیتها. درباره همه آنها می‌توانند بپرسند، بدون اینکه کوچکترین محدودیتی برای خودشان قائل شوند. من الان بهیچوجه نمی‌خواهم به پرسش‌کنندگان بگویم که آنها بایستی خودشان را در پرسش‌کردن محدود کنند. نه! آنها آزادند و از این آزادی درآینده هم می‌توانند استفاده کنند. ولی طرف دوم هم پاسخ‌دهنده است. پاسخ‌دهنده متاسفانه محدودیت‌های چندی دارد. الان متاسفانه وضعی نیست که پاسخ‌دهنده بتواند آزادانه به تمام مسائل، آنطوری که می‌تواند مطرح شود و در کشوری که آزادی‌های دموکراتیک بطور کامل برای مدافعان نظام اجتماعی موجود تامین شده باشد، پاسخ دهد. اولین محدودیتی که برای پاسخ‌دهنده در مورد بعضی از پرسشها هست اینست که اطلاعات پاسخ‌دهنده باندازه کافی نیست. دوستان ما بعضی وقتها سئوالاتی می‌کنند که پاسخ به آنها احتیاج داوریه اینکه ما اطلاعات خیلی دقیق از خیلی جاها داشته باشیم. مثلاً اینکه آیا «سازمان حجتیه» با «سیا» مستقیماً مربوط است؟ خوب، ما اطلاع دقیقی نداریم که بگوئیم فلان کس مامور «سیا»ست و در رهبری «سازمان حجتیه» عمل میکند، ما چنین اطلاعی نداریم که بدسیم. پاسخ برخی سئوالات راهم بایستی بر فرضیات و احتمالات گذاشت. این پاسخ آنوقت دقیق نمیشود. یا اینکه فلان شخصیتی که امروز در فلان مقام است و سیاست خیلی ضد توده‌ای را دنبال میکند، آیا این مثل قطب‌زاده نیست؟ احتمال دارد که اوهم مثل قطب‌زاده باشد. ولی ماکه بدون دلیل از پیش نمیتوانیم بگوئیم. ما وقتی که خبر پیدا کردیم قطب‌زاده با «سیا» مربوط است، آنرا رسماً اعلام کردیم. مایه مقامات دولتی با احساس کامل مسئولیت نوشتیم که ایشان بنابه اطلاعی که ما گرفته‌ایم، با «سیا» ارتباط دارد. یا در مورد فلان مسئله مهم، ما اطلاع پیدا کردیم و این اطلاع خودمان را در اختیار شنوندگان و خوانندگان و مردم گذاشتیم. پس به این ترتیب دوستان ما انتظار نداشته باشند که من به همه سئوالات این‌چنانی آنها پاسخ بدهم، برای اینکه اطلاعات ما محدود است. یا اینکه می‌پرسند: سیاست دولت در فلان زمینه چیست؟ ولی ما اطلاعی نداریم از سیاست دولت. درست است که رادپوهای ضد انقلابی خارجی هی‌داد می‌زنند که تمام دولت دست حزب توده ایران

است، از ریاست جمهوری گرفته تا دادستان انقلاب تهران برادر
لاجوردی، همه اینها توده‌ای هستند! این مزخرفات را رادیوهای
ضد انقلابی میگویند. شوخی نیست، رفقا نخندند. همین چند روز
پیش یکی از این رادیوها گفت که گیلانی ولاجوردی و ری شهری و
حجت‌الاسلام خامنه‌ای رئیس‌جمهور - همه اینها توده‌ای هستند! ولی
واقمیت اینست که ما حتی معاون یک اداره کوچک هم توده‌ای نداریم،
چهره‌ها به این قبیل مقامات. مجموعه اطلاعات ما آن چیز است که در
اخبار روزنامه‌ها و غیره پخش می‌شود، که آنهم فوق‌العاده ناچیز
است، چون خیلی از اخبار اصلاً پخش نمیشود. این یک دلیل
دوم آن چارچوب تنگی است که برای حزب ما مطرح است.
ما میدانیم که افرادی مثل «س.ج»، «الف.ط»، «ف.ق»، «ک.ن»...
اینها همه نقشه‌اند آنجا برای اینکه از طرف حزب توده ایران
یک کلمه اتفاقاً ناچور در باره فلان شخصیت گفته‌شود، تا آنها
جیب‌وداد و فریاد بکشند، فحش بدهند و افترا بزنند. مایک بحثی
با آقای توکلی داشتیم در مورد عدالت اجتماعی. خوب، این بحث
خیلی جالبی بود و ظاهراً هم در این بحث حق با ما بود. ولی دیدیم که
در روزنامه اطلاعات، یک «س.ج» باز یک سلسله فحش رکیک به
حزب توده ایران داد. بدین ترتیب ما محدودیتهایی هم از این نوع
داریم، یعنی حزب توده ایران محدود است و اگر واقداً مطالب را
خیلی دقیق، خیلی با احتیاط مطرح نکنند، همانطور که تا حالا
چوب‌های زیادی خورده، باز هم چوب خواهد خورد. ما مجبوریم در
چارچوبی صحبت کنیم که اقلاً چوبش را هم بتوانیم تحمل بکنیم،
چون چوب‌ها گاهی اوقات میتواند آنقدر سخت باشد، که
دیگر درد بیاورد. در هر صورت سیاست ما در این زمینه یک
سیاست «آسه برو آسه بیا» که گریه شایخ نزنه است.
ما مجبوریم در پاسخهای خودمان مقداری این حدود «آسه برو
آسه بیا» را حفظ کنیم. ولی البته این شامل هیچیک از مسائل اصولی
نمیشود. در مسائل اصولی که ما معتقد هستیم بامرئیت انقلاب
ایران مربوط است، ما همیشه با تمام شجاعت و با در نظر گرفتن
همه خطراتی که ممکن بوده است برای ما وجود داشته باشد، نظر
خودمان را گفته‌ایم و هشدارهای خودمان را داده‌ایم و در برابر

مردم، زحمتکششان و آن نیروهایی که به حزب ما اعتماد و از ما انتظار دارند، وظیفه خودمان را انجام داده‌ایم. از این ببعدهم همین‌کار را خواهیم کرد؛ یعنی در بعضی مسائل که ممکن است يك کمی به پرك قبای این یا آن بر بخورد و بعد مستمسك شود از طرف افراد معینی برای فشار آوردن به حزب ما در این زمینه با ملاحظه رفتار خواهیم کرد. در مسائل اصولی هم بر مواضع خودمان باقی میمانیم. ولی دوستان ما تصور نکنند که در زمینه انتقاد و موامنی که در مقابلش هست، موانع واقعاً غیر منطبق با قانون اساسی، با آنچه که جمهوری اسلامی تاکنون وعده داده و تعهد قبول کرده فقط ما گرفتار این مسئله هستیم. نه! حتی نیروهای مسلمان اصیل پیرو خط امام، که در مواضع بسیار نیرومندی هم در حاکمیت هستند، آنها هم از این درد می‌نالند، که انتقاد مثل اینست که زمینه کافی ندارد و مسئولان با انتقادات و انتقادکنندگان معمولاً دوستانه برخورد نمی‌کنند. آنها هم با این گرفتاریها روبرو هستند و اشکال کار هم همین است. یادتان هست که در دیماه مثلاً روزنامه اطلاعات، که مسلم است پشتش به کوه دماوند است، مقالات مفصلی در باره لزوم انتقاد سازنده و شیوه انتقاد و انتقاد به انتقادهای ناسالم و غیره و خیره، نوشته بود. این دیگر موضع حزب توده ایران نیست. در «پیام انقلاب» شماره ۵۷، در مقاله‌ای بنام «بایدها و نبایدها» این جملات را می‌خوانیم، که خیلی مفهوم و معنی دارد. می‌گوید:

«عمده‌ترین القاعشبهه فاسد اینست که هر انتقادی را به حساب ضدیت با انقلاب بیاورند و باب هر نوع انتقادی را مسدود کنند و از آنهمه افراط، که در زمان اقتدار لیبرالها از بی‌دروپیکر بودن باب انتقاد صورت میگرفت و هر فاسدی حکومت و احکام اسلامی را استهزاء میکرد، انفعالا کار را به این حد از تقریط رسانند که مسلمان حقیقت‌گرائی نتواند نهی از منکر کند. در يك حکومت اسلامی باید باب انتقاد جهت نهی از منکر بروی مسلمین باز باشد و اگر چنین نباشد، معاویه‌ها خود را خال المومنین لقب داده و به نام اسلام تیشه بر ریشه اسلام می‌زنند و در پناه چنین سیاستی فاسد رشد می‌کنند و در صورت رشد، رئوس صالح را نیز می‌سازند.»

خوب، در این چند جمله خیلی مطلب نهفته است، بخصوص

اینکه این صدا از «پیام انقلاب» ارگان سپاه پاسداران انقلاب، برمیخیزد، یعنی آنها هم از این می‌نالند که راه انتقاد مسدود شده و به یک تفریطی افتاده و در این شرایط امکان این هست که عناصر فرصت‌طلب، عناصر حقه‌باز، عناصر ناپاکار، استفاده کنند و خودشان را جا بزنند، معاویه‌ها خودشان را خال المومنین لقب بدهند و تیشه پر ریشه اسلام بزنند. این خیلی هشدار دهنده است. این دیگر از طرف حزب توده ایران نیست، از طرف پیروان «وسیالیسم علمی» نیست. به آنها میگویند شما دهانتان را ببندید. ولی وقتی که مسئله به این جاها بگردد، یک کمی بایستی در باره اش تأمل کرد. ما واقعا تأیید می‌کنیم نظریاتی را که در اینجا نوشته شده و معتقد هستیم که متأسفانه در نتیجه شرایط دو سال گذشته، بخصوص بعد از شروع جنگ تحمیلی، محیط انتقاد فوق‌العاده تنگ شده است. مسئله اینست که: چطور میشود انتقاد کرد؟ معمولا انتقاد در رسانه‌های گروهی است، والا کسی در خانه‌اش بنشیند و انتقاد بکند، فقط زنش و بچه‌هایش گوش خواهند کرد. یا اینکه با تلفن با یک رفیقش صحبت کند، که آنهم ممکنست سزا محسوس شوند و بگویند: آقا، تو در تلفن اشاعه اکاذیب کرده‌ای! پس انتقاد باید در رسانه‌های گروهی انجام گیرد. ولی رسانه‌های گروهی الان به تمام معنا محدود شده است به رسانه‌های معینی. چهار تار و زمامه هست و چند تانشریه که آنها هم وابسته به همان روزنامه‌ها هستند. همه این روزنامه‌ها هم در یک خط هستند. روزنامه‌هایی که تا بحال آزاد بودند از وابستگی به حاکمیت، روزنامه‌هایی مثل روزنامه حزب توده ایران و روزنامه‌های سایر گروهها و سازمانهای خارج از حاکمیت، حتی روزنامه اسلامی «امت»، اینها همه از گردونه خارج شده‌اند؛ بعضی‌هاشان با توقیف به عناوین مختلفه، و بعضی‌هاشان هم آنقدر تحت فشار جو خارجی قرار گرفتند، که مجبور شدند خودشان خودشان را از گردونه خارج کنند. به این ترتیب، انتقاد فوق‌العاده محدود شد. در رسانه‌های گروهی هم ما میدانیم که کسانی در آنجا هستند، که اگر نگوئیم همه‌شان، اکثریت مطلقشان بالاخره به یک گوشه‌ای از حاکمیت مربوط هستند، نماینده این یا آن نهاد هستند، با این شخصیت یا آن شخصیت نزدیک هستند و حسابهای معینی می‌کنند، که این حسابها شاید هم از روی

حسن نیتشان باشد، یعنی نخواهند طوری عمل کنند که به کسانی که به آنها اعتقاد دارند، صدمه بخورد. ولی بهر حال همین بیماری پیدا می‌شود که در مجله «پیام انقلاب» به آن اشاره شده است. این بیماری فوق‌العاده خطرناکست. مقالات انتقادی در روزنامه‌های کثیرالانتشار، مثل اطلاعات و کیهان، که وابستگی حزبی ندارند، از خارج مطلقاً قبول نمیشود. مایارها کوشش کرده‌ایم، مقاله‌هایی در باره مسائل عام، که پاسخ به فحاشی‌هایی که به حزب ما شده، هم نبوده، به این روزنامه‌ها برای چاپ بفرستیم، ولی آنها بمحض اینکه احساس بکنند این مقاله‌ها از منابع خودشان نیست، نمی‌پذیرند. به این ترتیب امکانات انتقاد به تمام مضامین شده، و این می‌تواند مراقب بسیار دردناکی داشته باشد.

مسئله دیگر هم اینست که، کسانی هم که مسئله انتقاد را مطرح می‌کنند، اکثراً آنرا فقط در جهت مبینی مطرح می‌کنند. یعنی اینکه چون خودشان نمی‌توانند انتقاد بکنند، مسئله را مطرح می‌کنند. من در این باره فقط به روزنامه اطلاعات توجه دارم، نه به مقاله «پیام انقلاب». در سرمقاله روزنامه اطلاعات، در هشتم دیماه ۶۰، نوشته شده بود، که انتقاد غیر اصولی به مرگ انتقاد می‌انجامد. هسته کوچکی در این نظر صحیح است، ولی اصلش نادرست است. انتقاد غیر اصولی را میشود با پاسخهای اصولی از بین برد، داغانتاش کرد، مفتضحش کرد. حتماً لازم نیست که انتقاد غیر اصولی به مرگ انتقاد بیانجامد. وقتی انتقاد غیر اصولی به مرگ انتقاد می‌انجامد که افراد مورد انتقاد عکس‌العمل نادرست در مقابل انتقاد غیر-اصولی بکنند، یعنی آنها بجای اینکه به انتقاد غیر اصولی با استدلال؛ با منطقی پاسخ بدهند و مفتضحش بکنند، انتقاد را خفه کنند. این تقصیر انتقاد غیر اصولی نیست. به این ترتیب تمام دستگاه ضد انقلاب میتواند انتقاد سالم را نابود کند. ضد انقلاب يك انتقاد غیر اصولی میکند و مطمئن است که دست اندرکاران و دولتمردان و آنهایی که بایستی تصمیم بگیرند، بمحض اینکه پنج تا انتقاد غیر اصولی شد، اصلاً جلوی انتقاد را میگیرند. اینجا تقصیر با کسانی است که عکس‌العمل نادرست در مقابل انتقاد غیر اصولی می‌کنند. باین ترتیب، به نظر ما تیراين سرمقاله خودش نشاندهنده يك

عیب است. ماهرگونه انتقاد غیر اصولی را در شرایط کنونی، اگر در چارچوب مسائل عمده سیاسی و اجتماعی کشور باشد، ضد انقلابی میدانیم و ممتقد هستیم که چنین انتقادی را با شیوه‌های اصولی بایستی داغانش کرد. ولی عکس العمل غیر اصولی در مقابل انتقاد اصولی، بنظر مانا نشی از يك برخورد فوق‌العاده خطرناك و ناسالم است، که عواقب بسیار دردناکی برای انقلاب میتواند ببار آورد. حالا اینجا من تکه‌ای از متن سرمقاله اطلاعات را می‌خوانم و بعد باز باید برویم سراغ حافظ - دوستی شمیری از حافظ را برای من خوانده، که من در اینجا باید آنرا بازگو کنم - اطلاعات می‌نویسد:

«لاکن کسانی که می‌خواهند قلم و زبان به صلاح امور بگشایند، باید توجه داشته باشند که بایستی اکیداً موارد مستند مدلل و قطعی را مطرح سازند. انتقاد کردن بر مبنای نقل قولها و می‌گویندها و اطلاعات غلط و غیر مستند بیشک آنچنان جوی می‌سازد که انتقاد مستند و سازنده و صحیح نیز زمینه بروز و طرح شدن نمی‌یابد. نمونه خائنانانه‌ترین اقدام در این مورد، یاهو گوئیها و لجن پراکنیهای است که در زمان بنی‌صدر، او و یاران منافق و لیبرالاش تحت نام انتقاد مطرح میکردند. آنچنان حقایق را با مطالب دروغ و کذب و افترا درهم می‌آمیختند و بر مبنای منافع کثیف خود و اربابان جنایتکار خود به تخریب نهادها و تضعیف نظام پرداختند که فضای سیاسی و تبلیغاتی کشور بکلی مغدوش و مسموم شد و در نتیجه کلیه کسانی که خون دلمی خوردند و پاز حمت فراوان به جبران و اصلاح کاستیها و نواقص مشغول بودند و خود اشکالات را میدانستند و موارد قابل انتقاد را نیز بهتر از جنجالگران حرفه‌ای واقف بودند، دهانشان بسته شد و در نتیجه اشکالات و انتقادات همه پابر جا ماند.» خوب، در اینجا ما البته يك سلسله حقایق را می‌خوانیم، در آنچه که درباره بنی‌صدر و یاران منافق و لیبرالاش گفته شده است و شیوه‌ای که آنها عمل کردند. ولی احکامی را هم می‌بینیم که بکلی نادرست است و تبعیت از این احکام فوق‌العاده خطرناک است. ببینید، اینکه گفته میشود، در نتیجه عمل بنی‌صدر و یارانش، دهان انتقادکننده اصولی، که تمام اینها را می‌داند، باید بسته شود و اشکالات و انتقادات به این ترتیب پابر جا می‌ماند، این

نتیجه گیری، بنظر ما نتیجه گیری نادرستی است، نتیجه گیری فوق‌العاده زیان بخشی است. کسانی که علاقمند به يك نظام انقلابی هستند، در هیچ شرایطی، حتی اگر زیر شکنجه هم قرار بگیرند، از گفتن آنچه که عقیده دارند بنفع آن نظام و یا به زیان آن نظام است، روگردان نخواهند شد، هیچوقت دچار ترس و وحشت نخواهند شد.

و اما اینجا مسئله دیگری هم برای ما مطرح میشود و آن اینست که: خوب، آقای نویسنده محترم سرمقاله روزنامه اطلاعات که این حرفهای خیلی خوب را نوشته‌ای که انتقاد ناسالم، لجن پراکنی کردن، یاوه گویی کردن، تهمت زدن، افترا زدن، مطالب دروغ و کذب گفتن چقدر میتواند زیان بخش باشد. همه اینها بجای خود. ولی آنوقت این شعر حافظ بیاد شما نمی‌آید که:

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس

توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند؟!

شما که اینقدر در باره اتهام زدن، انتقاد ناسالم، بدگویی و مخلوط کردن حقایق با دروغ و افترا آموزش میدید و معلم خوبی هستید که نباید این شیوه‌ها را بکار ببرد، آیا يك سری به خود روزنامه اطلاعات، از دوران بعد از بنی صدر تاکنون، زده‌اید که ببینید چقدر از اینطور مطالب در روزنامه اطلاعات در باره کسانی که هیچیک از آن اتهامات و افتراها درباره‌شان وارد نیست نوشته شده؟ چرا آخر این آموزش را خود همکاران اطلاعات به اندازه کافی فراموش می‌گیرند؟ در اینجا است که باید گفت بعضی از آموزگاران، واعظان غیر متمتع هستند، یعنی خوب میتوانند وعظ بکنند، ولی به آنچه که وعظ می‌کنند، خودشان پایبند نیستند.

یکی از نتایج واقعا شومی که در نتیجه نبودن انتقاد، انتقاد به آن پدیده‌های دردناک و ناسالمی که در کشور وجود دارد، به چشم می‌خورد، همین چیزها نیست که آدم چپ و راست به آن برخورد میکنند، در حالیکه آنرا فقط در يك خبری می‌گذارند و هیچ کس هم جرات نمیکند به آن برخورد جدی بکند. من دو خبر اتفاقاً در روزنامه‌ها دیدم، که آنرا بازگو میکنم. ماحرف خودمان را می‌زنیم، هر چه با دایاد. یکی از آنها خبر بسیار جالبی است در روزنامه اطلاعات. چون اطلاعات گفته، دیگر ما مصونیم از هرگونه حمله. خبرنگار روزنامه اطلاعات

در تاریخ ۱۸ اردیبهشت ۱۳۶۱ از ارومیه اطلاع داده بود که:

«در پی کشف توطئه کودتای اخیر يك روحانی‌نمای نقده
(در خبر روز ۱۸ اردیبهشت ۱۳۶۱ نوشته شده بود «امام جمعه نقده» و در
۱۹ اردیبهشت ۱۳۶۱ این قسمت تصحیح شده و نوشته شده بود روحانی‌نمای
نقده، حالاً هم همان‌خبر تصحیح شده را مورد بررسی قرار میدهم.)
بجرم همکاری با این توطئه‌گران دستگیر و معاکمه شد. وی که
ملاشیخ ابراهیم محرر نام دارد، در این رابطه تلفنی با مهدوی و
دیگر عوامل توطئه ارتباط داشت که مکالمات تلفنی توسط سپاه
پاسداران نقده ضبط و بدنبال آن این فرد خائن دستگیر شد. ملاشیخ
ابراهیم محرر در مکالمات تلفنی خود به کودتاگران گفته بود: در
صورت پیروزی کودتا وی شهرستان نقده و حتی شهرهای اطراف
را بکمک عوامل نفوذی در سپاه پاسداران و سایر افراد مسلح
در اختیار آنان قرار خواهد داد. مسئول روابط عمومی دادگاه و
دانسرای انقلاب اسلامی ارومیه ضمن اظهار این مطالب افزود:
پس از رسیدگی به پرونده ملاشیخ ابراهیم محرر، وی بجرم ارتکاب
و شرکت در توطئه براندازی جمهوری اسلامی و سوء استفاده از
لباس مقدس روحانیت و همکاری با ساواک منحل و مخالفت با
ارگانهای اسلامی نقده ب مدت ده سال به شهرستان قم تبعید شد.»
من مطلب را بهیچوجه عوض نکرده‌ام. خیال‌هم نکنید که
شوخی است. اطلاعات بعد اضافه میکند:

«ضمناً در این رابطه ۳ نفر از عوامل نفوذی کودتاگران
همین‌فرد در سپاه پاسداران نقده شناسائی و پس از دستگیری و
معاکمه هر کدام به ده سال زندان محکوم شدند.»

خوب، کسی که در توطئه براندازی جمهوری اسلامی شرکت
داشته، از لباس مقدس روحانیت سوءاستفاده کرده، همکاری با
ساواک منحل داشته، با ارگانهای اسلامی نقده مخالفت کرده،
ایشانرا می فرستند قم- و البته در قم آب‌خنک نمی دهند بخورد،
چون قم آب و هوایش يك کمی گرمتر از نقده است، میفرستند
برای اینکه استخوانهایش گرم بشود در قم- بعد ۳ تا جوان را، که
او فرستاده بوده در سپاه پاسداران، به ده سال زندان محکوم میکنند!
خوب حق هست که مسئله‌ای را که من یادم هست از جوانیم آنرا

بگویم. گفتند که يك دوچرخه‌سواری شب تو تاریکی از طرف سمت چپ خیابان می‌رود و زد به يك افسر راهنمایی که داشت از آن طرف می‌آمد کوبیدش زمین. افسر راهنمایی بلند شد و گفت مرد حسابی آخر شب تاریک، بدون چراغ، آنهم سمت چپ خیابان که نمیشود دوچرخه‌سواری کرد. دوچرخه‌سوار در برابر اعتراض افسر راهنمایی پاسخ داد: جناب سروان من آدم راستگوئی هستم علاوه بر آنچه شما گفتید دوچرخه‌ام ترمز هم ندارد. افسر گفت: به به دیگه چه دسته‌گلی به آب داده‌ای؟ دوچرخه‌سوار گفت: راستش چند کیلاس مشروب بخورده‌ام و تلو تلو میخورم. افسر گفت: یارک الله دیگه چی؟ دوچرخه‌سوار گفت: از سرخیایان تا اینجا هم دونفر رازیر گرفته‌ام و فرار کرده‌ام. افسر که هر لحظه تمجیبش از این «کمروئی» دوچرخه‌سوار بالا می‌گرفت بالاخره لنگه انداخت و گفت: حالا که هیچ تقصیری نداری برو خانه‌ات راحت بخواب.

این داستان واقعا بی شباهت به سرنوشت روحانی‌نمای نقده نیست. يك سیاهه‌چنایت که هر کد امش سائها حبس و حتی اعدام دارد شمرده و بعد حکم محکمه که، آقا تشریف ببرند قم - در مقابل آن دو جوان گول‌خورده، بدبخت، باید دهسال در زندان بپرسند. واقعا باید گفت دست‌م‌ریزاد!!!

در همین شهر تهران، در همین نواحی مرکزی تهران، چه بسا جاهانی هست که در زمینه پنهن مایحتاج مردم سوعاء‌ستفاده‌های وحشتناکی از طرف برخی از مسئولین انجام می‌گیرد. ولی کی‌جرات دارد مطرح کند که: آقا، ما خیال می‌کنیم که فلان کس در آنجا سوعاء‌ستفاده می‌کند؟ مگر اینکه بدون نام بگوید، یا يك رابطه‌ای داشته باشد، آشنائی داشته باشد یا يك مقام مسئول و آن مقام مسئول بتواند به او کمک بکند. والا همین طوری، غیر از ضربه‌هایی که از طرف گروه‌های معینی به افراد انتقادکننده می‌خورد، نتیجه‌خیلی زیادی ببار نمی‌آورد. يك خبر دیگر هم خیلی جالب است، آن‌هم از این جهت که نشان‌دهنده واقمیت تلخی است. خبر باز هم از روزنامه اطلاعات است که همین امروز، بیستم اردیبهشت‌ماه، در صفحه دوم، نوشته: نماینده دادستانی در دادگاه مبارزه با منکرات اعلام کرده است که پاکسانی که در خیابانها روی مردم رنگ‌می‌پاشند، بشدت مبارزه

می‌شود. اطلاعات - سرویس خبری:

«اخیراً هدهای به اسم حزب‌الله در خیابان‌های تهران بدست افرادی که لباس آستین کوتاه پوشیده‌اند، رنگ می‌پاشند و تاکنون چند مورد این موضوع مشاهده شده‌است. در این رابطه با حجت‌الاسلام حسینی نماینده دادستانی کل انقلاب در دادگاه مبارزه با منکرات تماس گرفتیم و از ایشان توضیحاتی خواستیم. وی گفت دادگاه مبارزه با منکرات اطلاعی از این موضوع ندارد. خدا انقلابیون که برای تضعیف حکومت جمهوری اسلامی ایران و بد نام کردن دادگاه مبارزه با منکرات دست بهرکاری می‌زنند، این بار این شیوه‌را انتخاب کرده‌اند، تا به این وسیله بدبینی بوجود بیاورند.»

خوب، این نشان‌دهنده چیست؟ نشان‌دهنده اینست که يك هدهای خودسرانه در ایران بنام «حزب‌الله» مشغول يك سلسله از کارها هستند. این فقط يك نمونه است. نمونه‌های زیاد دیگری هم شنیده میشود، ولی افراد جرئت‌اینکه بروند شکایت بکنند، ندارند. چون نمیدانند که این‌ها واقعا به کجا مربوطند؟ چگونه این‌را تشخیص بدهند که این جزو سیاست نهادهائی هست یا نیست؟ نمونه‌های دیگری هست. نمونه‌های زننده، چه در مورد مسائل سیاسی، چه در مورد مطبوعات، چه در مورد کتابخانه‌ها. افرادی می‌روند به يك کتابخانه مراجعه می‌کنند و تمام نشریه‌ای را که چاپ شده، منتشر شده، نسخه‌هاش بوزارت ارشاد فرستاده شده، یعنی مائمی برای انتشار آن نبوده و قانونی میتواند چاپ بشود، می‌گیرند، آتش می‌زنند، پاره‌پاره می‌کنند، می‌ریزند دور و غیره و غیره. خوب، يك کتابفروش می‌ترسد به يك نهادی شکایت بکند، چون معلوم نیست که پس‌فردا باز دمرتبه نیایند به يك اسم دیگر و دمرتبه او را مورد ضرب و شتم و غیره و غیره قرار ندهند.

این نمونه‌ها نشان میدهند که نبودن امکان انتقاد از تمام پدیده‌های ناسالمی که در جامعه می‌گذرد، میتواند جو بسیار نامساعدی را بوجود آورد و عدم رضایت را دامن بزند. بخش مفصلی از تحلیلی که ما در باره توطئه براندازی - توطئه هشتم آمریکا در ایران دادیم، به مسئله ناراضی‌تراشی اختصاص دارد، که یکی از جهات عمده‌ای

توطئه است؛ یعنی هر قدر ممکن است، مردم را به اشکال مختلفه ناراضی بکنند، نسبت به نظام جمهوری اسلامی، نسبت به حاکمیت کنونی ناراضی بکنند، و این ناراضی تراشی در نتیجه نبودن امکان انتقاد کردن، امکان اینکه افراد بتوانند شکایت بکنند، هر روز دامنه بیشتری می گیرد. چون همه امکانات انتشاراتی رسمی ما گرفته شده است، ما این مسئله را تا جایی که ممکن است فقط با نامه به مقامات مسئول جمهوری اسلامی اطلاع داده ایم، ولی با کمال تاسف، ما هیچ گونه عکس العمل جدی در این زمینه نمی بینیم. این عملیات خودسرانه افراد غیرمسئول هر روز دامنه وسیعتری نه تنها در تهران، بلکه خیلی شدیدتر در شهرستانها پیچود میگیرد.

تظاهرات اول ماه مه امسال تاسف آور بود

پرسش: در این بررسی گفته می شود که: تظاهرات اول ماه مه امسال حالت خاصی داشت. پرسش کنندگان، گه عده ای از کارگران کارخانجات غرب تهران هستند، با ابراز تاسف سوال می کنند که: جمهوری اسلامی ایران، که خود را مدافع طبقه کارگر می داند و با توجه به اینکه رهبر انقلاب همیشه از طبقه کارگر با ارجح صحبت می کند، چرا اجازه داده، که روز اول ماه مه، روز بزرگنهمبستگی کارگران جهان، در تهران باینصورت اسف انگیز برگزار شود؟

پاسخ: خوب، دوستان عزیز! این واقعیتی است که تظاهرات اول ماه مه تهران واقعا تاسف انگیز بود، هم از لحاظ کمی و هم از لحاظ کیفی. در تهران، با پنج میلیون و نیم، شش میلیون جمعیت، بایستی حساب کرد که لااقل دو میلیون کارگر زحمتکش در آنجا هست. اگر بیشتر نباشد، چون اگر همه زحمتکشان را حساب بکنیم، شاید سه میلیون و نیم، چهار میلیون نفرند، که اگر بچه هاشان را هم حساب نکنیم، میشود دو میلیون کارگر. آنوقت در این تظاهرات حداکثر ده هزار نفر در زمین چمن دانشگاه شرکت کردند، تازه همه باید قبول کنند که عده خیلی کمی از اینها کارگران واقعی تولیدی بودند. تعداد شرکت کنندگان عادی نماز روز های جمعه بمراتب بیشتر

بودند، تا کارگران کارخانجات. آمارهایی هم که از کارخانجات مختلف اطراف تهران رسیده، همه نشاندهنده شرکت خیلن کم کارگران در این گردهمایی بوده است. چرا؟ بنظر ما به این علت که برگزارکنندگان تظاهرات، اولاً سیاست درستی برای تجهیز طبقه کارگر در پیش نگرفتند. ثانیاً در جریان این تظاهرات معلوم شد که دو خط کاملاً مشخص، که یکی از آنها بمقیدهٔ مآخذ به تمام معنی ضد کارگری و ضد انقلابی بوده است، در این جا دست داشته، و نتیجتاً تظاهرات به همین شکل خاتمه پیدا کرده است. برای روشن شدن موضوع من بایستی تاریخچه‌ای از اول ماه مه بگویم، تا معلوم شود که این قبیل وقایع، اتفاقی و تصادفی و انحصاراً مال ایران نیست. همه جای دنیا نظایر چنین پدیده‌ها، یعنی تلاش برای مسخ کردن اول ماه مه، به اشکال مختلفی دیده شده است، حتی به بدترین شکل‌ها، که هنوز ما از آن دور هستیم.

واقعیت اینست که، پس از اینکه انترناسیونال دوم این روز را بعنوان روز همبستگی کارگران جهان، روز مبارزه طبقه کارگر برای خواستهای طبقاتی، صنفی و اجتماعی پیشنهاد کرد و مورد تأیید کارگران آگاه سراسر جهان قرار گرفت، طی ده سال در بسیاری از کشورها، تظاهرات اول ماه مه تها در زندانها و بازداشتگاهها و یا در خانه‌ها برگزار می‌شد، و اگر هم کارگران به خیابانها می‌آمدند، با زد و خورد، با نیروهای مسلح سرمایه‌داری، با کشتار، با گرفتن و توقیف کردن و زندان کردن وغیره وغیره، روبرو می‌شدند. نمونهٔ یکی از اینها داستان جهانی زیبای «هافو» ماکسیم گورکی است، که نشان میدهد چطور تظاهرات اول ماه مه برگزار می‌شد و چگونه با آن برخورد می‌شد.

دوران دوم وقتی است که دیگر سرمایه‌داری جهانی نمی‌تواند باوی تظاهرات را بگیرد. دامنه تظاهرات وسیع میشود، طبقه کارگر بارزه میکند و به زور تظاهرات خودش را تحمیل می‌کند. در این وران است که طبقه سرمایه‌دار کوشش می‌کند به تفرقه اندازی، خصوص در کشورهای پیش افتاده سرمایه‌داری، که در آنجا یک بوکراسی بورژوازی هم برقرار می‌شود، مثل انگلستان، مثل فرانسه در این کشورها طبقه سرمایه‌دار شروع می‌کند به تفرقه اندازی؛ صفوف

طبقه کارگر را از هم جدا می‌کند؛ سوسیال‌دمکرات‌های انقلابی را از سوسیال‌دمکرات‌های محافظه‌کار جدا می‌کند؛ سوسیال‌دمکرات‌ها را مجموعاً از گروه‌های کارگری مذهبی، یعنی مسیحی‌جدا می‌کند؛ گروه‌های فاشیست‌مآب برای درگیری و زدوخورد، برای بهم‌زدن میتینگ‌ها درست می‌کند. سرمایه‌داران وقتی که دیگر نمی‌توانند جلوی جنبش وسیع کارگری را بگیرند، این شیوه‌ها را بکار می‌برند.

با آغاز بحران عمومی سرمایه‌داری، جنبش انقلابی کارگری شروع به رشد کرد و سیاست‌های محافظه‌کارانه و تفرقه‌اندازانه سوسیال‌دمکرات‌ها ضعیف‌تر شد. در سال‌های بعد از جنگ اول جهانی، که این بحران عمیق‌تر شد، ما شاهد رشد جنبش‌های انقلابی کارگری بسیار نیرومندی در کشورهای صنعتی سرمایه‌داری و در کشورهای نسبتاً رشد یافته‌تر از لحاظ صنعتی در «جهان سوم» هستیم. در این مرحله است که سرمایه‌داری وقتی می‌بیند که دیگر نمی‌تواند جلوی رشد جنبش‌های انقلابی کارگران را بگیرد و تفرقه‌اندازی دیگر نمیتواند نقش شوم خودش را بازی کند، به فاشیسم هلنی روی می‌آورد. فاشیسم، یعنی دیکتاتوری بی‌بند و پارتین جناح سرمایه‌داری انحصاری، که ما نمونه‌های آن را در آلمان، ژاپن و ایتالیا و بعد در زمان جنگ بوسیله آلمان هیتلری در تمام کشورهای اروپائی دیده‌ایم. در آمریکا البته همان سیاست تفرقه‌انداختن، سیاست تخدیر، سیاست مسخ طبقه کارگر برای جلوگیری از مبارزه به خاطر خواست‌های طبقاتی و سیاسی و اجتماعی‌اش، هنوز موفقیت‌آمیز است. با شکست فاشیسم در جنگ دوم جهانی در مقابل ائتلاف ضد هیتلری، که البته وزن اساسی این پیروزی بعهده کشور شوروی بود، جنبش‌های عظیم کارگری در سراسر جهان توسعه پیدا کرد. امروز، واقعیت اینست که در اکثر کشورهای دنیا روز اول ماه مه بصورت تظاهرات رزمجویانه طبقه کارگر برگزار می‌شود. در این روز است که طبقه کارگر خواست‌های خودش را، چه بصورت خواست‌های صنفی-طبقاتی برای بهبود شرایط زندگیش، چه بصورت خواست‌های سیاسی-اجتماعی برای مبارزه علیه جنگ افروزان و بخاطر صلح، برای عدالت اجتماعی و ریشه‌کن کردن غارت سرمایه‌داری، با تظاهرات عمومی بیان میکند.

در ایران هم، همانطور که میدانیم، اول ماه مه دوره‌های مختلفی را گذرانده است. اول ماه مه در ۶۰ سال پیش با تظاهرات خیابانی انجام شد. ولی بعد دوران مرگبار حکومت پلیسی رضاخان و مختاری برقرار شد تا سال ۱۳۲۰. از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ برگزاری اول ماه مه با صدمه دشواری روبرو بود. کارگران در تظاهرات اول ماه مه اغلب نه فقط با پلیس و با نیروهای نظامی بلکه با گروههای فاشیستی، که مثل قارچ از زمین بیرون می‌آمدند و تنها هدفشان هبارت بود از مبارزه با سازمانهای کارگری، چه سازمانهای صنعتی‌اش و چه سازمانهای سیاسی مترقی و کارگری‌اش درگیر بودند. از سال ۱۳۳۲ تا سال ۱۳۵۷ دیگر بکنی مسئله منتفی شد. با زهم جشن واقعی اول ماه مه در زندانها و خانه‌ها گرفته می‌شد. ولی رژیم شاه هم بایک مسخره بازی عجیبی این روز را تبدیل کرده بود به مضحکه. بوسیله ساواک کارگران را جمع میکردند و می‌بردند که مجسمه رضاخان را گلباران کنند و به پند دانه شیرینی می‌خورند، و این هبارت بود از جشن اول ماه مه! شاه مسخره و مضحکه‌ای به این عنوان درست کرده بود. از سال ۱۳۵۸، اولین بهار آزادی، تا سال ۶۰، در روز اول ماه مه از طرف کارگران، گرچه متفرق و در دسته‌های مختلف، ولی آزادانه تظاهرات برگزار شد. امسال، در چهارمین سال انقلاب، در روز اول ماه مه، باکمال تأسف یک گام بزرگه باز به عقب برداشته شد. زیرا اولاً وزارت کشور تظاهرات آزاد کارگران را اجازه نداد و فقط به یک مرکز، که «خانه کارگر» بوده، اجازه تظاهرات داده شد؛ و همین تظاهرات را فوق‌العاده محدود کرد، برای اینکه «خانه کارگر» هم از یکطرف موفق نشد کارگران را تجهیز کند برای شرکت در تظاهرات، و از طرف دیگر در مقابل تحریک کنندگان و کسانی که میخواستند اصلاً اول ماه مه را مسخ کنند نتوانست مقاومتی انجام دهد و اداره این جریان واقماً از دست طبقه کارگر هم خارج شد. اینکه دو جریان در روز اول ماه مه وجود داشته، کاملاً مشهود است. این دو جریان باشمارهای مختلف و بانظریات مختلف در تظاهرات اول ماه مه شرکت داشتند؛ یک جریان هبارت بود از تلاش در مسخ اول ماه مه و کشاندن آن به یک جریان ضد توده‌ای و ضد شوروی؛ جریان دیگر هم

جریان اصیل «خانه کارگر» بود، که آنهم محدود بود؛ خواستهای طبقه کارگر را مطرح می‌کرد، ولی در همان چارچوب ملایمی که «خانه کارگر» این مسائل را مطرح می‌کند، یعنی بهیچوجه در چارچوب مبارزه طبقه کارگر علیه غارت سرمایه‌داری نبوده است. برای درک این دو جریان، احتیاج به مطالعه دقیق یک موسسه علمی نداریم. کافیهست فقط به روزنامه‌های تهران مراجعه بکنیم و ببینیم که چهار روزنامه رسمی تهران چریان تظاهرات اول ماه مه را چگونه منعکس کردند. من اینجا خیلی ساده فقط آنچه را که در این روزنامه‌ها بعنوان شماره‌های اول ماه مه مطرح شده، بازگو می‌کنم. روزنامه اطلاعات، روز ۱۲ اردیبهشت ۱۳۱۲ نوشته است که: شماره‌هایی که دیروز در طول راه پیمائی داده می‌شد، به این شرح است:

کارگران بیدارند! از آمریکا بیزارند.

فدائی وابسته، حزب‌الله در کمین تو نشسته.

مرگ برسه مفسدین روزگار - بگین و صدام و شریعتش!

حسین حسین شعارماست - شهادت افتخارماست.

سپاهیان اسلام پیروزیتان مبارک.

آمریکا، آمریکا، مرگ به نیرنگ تو،

خون جوانان ما، می‌چکد از چنگ تو.

کارگر، کارگر، اسلام حامی توست.

کارگر، کارگر، خمینی رهبر توست.

خواهرم، خواهرم، حجاب سنگر توست.

من از شنوندگان خواهش می‌کنم که این شماره‌ها را دقیقاً بخاطر بسپارند. برای اینکه خوب بخاطر بسپارند - چون روزنامه کیهان و صبح آزادگان هم تقریباً همین شماره‌ها را نوشته‌اند - من آن دو تا را هم می‌خوانم.

شماره‌های تظاهرات اول ماه مه - کیهان ۱۲ اردیبهشت ۱۳۱۲:

سپاهیان اسلام، پیروزیتان مبارک.

آمریکا، آمریکا، ننگ به نیرنگ تو،

خون جوانان ما، می‌چکد از چنگ تو.

کارگر، کارگر، اسلام حامی توست.

کارگر، کارگر، خمینی رهبر توست.

در پلاکاردهام این شمارهها نوشته شده بود:
ما کارگران مدعیان دروغین کمک به خود را شناخته ایم.
اطاعت از پیشوای ناصالح و غیرعادل لازم نیست.
کارگر حزب الله، که رهبرش روح الله است، می جنگد،
می میرد، سازش نمی پذیرد.

پراثر رزمنده کارگر، حزب الله همیشه حامی توست.
اسلام پیروز است، صدام نابود است.
کیست یگانه رهبر مسلمان، خمینی بت شکن.
کیست نماینده صاحب الزمان، خمینی بت شکن.
کیست که شد باعث حسن جهان، خمینی بت شکن.
کیست که کاخ ستمگران کرده خراب، خمینی بت شکن.
روزنامه صبح آزادگان هم همان شمارهها را می نویسد:

آمریکا آمریکا، مرگ به نیرنگ تو،
خون جوانان ما می چکد از چنگ تو .

کارگر، کارگر، اسلام حامی توست.
کارگر، کارگر، خمینی رهبر توست.
سپاهیان اسلام، پیروزیتان مبارک...

سه روزنامه مهم درباره تظاهرات اول ماه مه اینطور می گویند.
ولی روزنامه جمهوری اسلامی، روزنامه ای که نام رئیس جمهور را
به عنوان صاحب امتیاز بر خود دارد، شمارهائی را می نویسد، که
این شمارهها تعجب انگیز است، مثلا:

«کارگران بیدارند از شرق و غرب بیزارند»

در روزنامه اطلاعات و کیهان این شعار به این شکل نوشته
شده: «کارگران بیدارند از آمریکا بیزارند» اینجا آمریکا حذف
میشود و «از شرق و غرب بیزارند» بجای آن می آید. شعار «کارگر،
کارگر، اسلام حامی توست» آمده، ولی بقیه حذف شده است. شعار
« مرگ به سر سه مفسدین روزگار، بگین و صدام و شریعتمدار»
عوض میشود و بجای آن می آید «صدام و ریگان و شریعتمدار» چرا
بگین حذف میشود، کسی نمیداند. بعد چندتا شعار شبیه است، مثل
«اسلام پیروز است، آمریکا نابود است»، «منافق و توده ای اتکل

اجتماعی» و ناگهان يك شمار تازه پیدا می‌شود: **جماران گلباران»**
توده‌ای تیرباران!

قطب زاده می‌خواسته جماران را با بمب از بین ببرد، حالا جماران‌را، که از بین نرفته و با بمب داغان نشده، می‌خواهند گلباران بکنند، پس چرا قطب‌زاده نباید تیرباران بشود؟ چرا توده‌ای باید تیرباران بشود؟ روزنامه جمهوری اسلامی اصلاً مثل اینکه خبر ندارد از اوضاع این هفته اخیر و توطئه‌ای که اتفاق افتاده! قطب‌زاده می‌خواسته در جماران بمب بیندازد و آنجا را منفجر کند، بعد توده‌ای باید تیرباران بشود! شمار دیگری که در روزنامه جمهوری اسلامی آمده «**رگه بر آمریکا - مرگه بر شوروی**» است، که در تمام آن شماره‌ها اصلاً موجود نبوده است. در سه روزنامه دیگر آمده بود که: «**کارگران بیدارند!**» از آمریکا بیزارند» ولی این شمار در روزنامه جمهوری اسلامی به اینصورت عوض می‌شود: «**کارگران بیدارند - از شوروی بیزارند.**»

یاد آدم می‌آید که امام گفتند: شوروی را مطرح می‌کنند که آمریکا منسی شود. چطور ناگهان در این شمار کلمه آمریکا تبدیل میشود به شوروی؟ خوب، این نشان‌دهنده اینست که دو جریان در رهبری این تظاهرات محدود کوچک، بنام تظاهرات کارگران در اول ماه مه، وجود داشته، که یکی شمارهایش واقعاً همین شمارهایی است که ملاحظه میکنید، و در این شمارها از طبقه کارگر، از مبارزه‌اش، از حقوقش، از اینکه چه میخواهد، از اینکه بدبختی-هایش الان چیست، از توطئه خطرناکی که در هفته‌های اخیر افکارا همه مردم را بخود متوجه کرده بود، کلمه‌ای در روز اول ماه مه گفته نشده است، و این در حالیست که ما می‌بینیم که در همین روز یا دو سه روز، از طرف مقامات بلندپایه جمهوری اسلامی درباره دردهای طبقه کارگر و محدودیتها و محرومیتها که همین امروز دارد، مطالبی گفته می‌شود، که جالب توجه است، ما اگر فقط به گفتگوی رئیس جمهور، صاحب امتیاز روزنامه جمهوری اسلامی و رهبر حزب جمهوری اسلامی با استانداران و مطالبی که به‌تاسهت روز اول ماه مه درباره کارگران گفته‌اند و مطالبی که روزنامه ارگان حزب جمهوری اسلامی در این باره نوشته، توجه بکنیم، آنوقت

می بینیم که واقعا چه تفاوت بنیادی بین دو برخورد وجود دارد.
حجت الاسلام خامنه‌ای رئیس جمهور می‌گویند که:
«هنوز در جامعه ما فقر به شکل دردآور و تبعیض و تفاوت‌های
وحشت‌آور اقتصادی وجود دارد. در برخورداریهای اجتماعی مردم
تفاوت‌های زیادی بچشم می‌خورد و گروهی در رفاه بسر می‌برند،
ولی طبقات مستضعف کشورمان (که بدون شك طبقه کارگر هم
جزو این طبقات حساب می‌شود، و الا کی بایستی مستضعف باشد،
اگر اینها نباشند) هنوز در فکر تامین احتیاجات روزمره خود
هستند و تا زمانی که سیستم‌هایی از سوی دولت برای رفع استضعاف
پوجود نیاید، همه کارها سطحی و مقدماتیست. مادامی که بیکاری
و کمبود تولید و معاصره اقتصادی وجود دارد و منابع درآمد
صدهردصد زیر نظر دستگاه اداره‌کننده کشور نیست و طرح‌های
اقتصادی سالمی بصورت قانون در سراسر کشور عمل نمیشود، این
وضیعت کمابیش وجود دارد.»

حجت الاسلام خامنه‌ای می‌گویند که:

«یکی از بزرگترین انگیزه‌های شروع این انقلاب رفع بی-
عدالتیهای رژیم طاغوت و ایجاد عدالت اسلامی در مورد طبقات
مختلف کشور بود و اگر زمانی حدودی در هدف خود پیش رفته و
بی‌عدالتیها را کم نماییم، این انگیزه تحقق می‌یابد.»

اینها یعنی چه؟ یعنی اینکه یکی از مهمترین انگیزه‌های مردم،
یکی از بزرگترین انگیزه‌های مردم برای انقلاب، عدالت اجتماعی
بوده است؛ و اینهم عملی نشده است.

خوب، این طبقه کارگری که روز اول ماه مه میتینگ داده و
این فحش‌ها را به حزب توده ایران داده، یکی از این خواستها را
هم نداشته است؟ آخر این توهین به طبقه کارگر ایران است. این
توهین به میلیونها زحمتکشی است که پایه محکم این جامعه و این
نظام را تشکیل میدهند. امام درباره آنها می‌گویند که ستون اصلی
جامعه ما و نظام جمهوری اسلامی هستند.

به این ترتیب، بنظر ما تظاهرات اول ماه مه تأسف‌آور بود.
طبقه کارگر شعارهای واقمیش عبارت است از: عدالت اجتماعی،
و اینکه به کلان سرمایه‌داران و بزرگ‌مالکان و غارتگران اصلی

جامعه ما لجام زده شود. طبقه کارگر خواستار سازمان‌یابی مستقل خودش است. خواستار این است که موافقت بکنند سازمان‌های مستقل خودش را بوجود آورد. طبقه کارگر میدانند که بایستی با دیگر زحمتکشان ایران، با دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین، اتحاد داشته باشند. طبقه کارگر می‌داند که در شرایط کنونی بایستی که تولید را هرچه ممکن است بالا ببرد. ولی شمارهای انحرافی نشان‌دهنده این است که کسانی می‌خواهند طبقه کارگر را منحرف کنند و بیندازند پراه سیاست «مرگ بر شوروی، مرگ بر توده‌ای». مثل اینکه «مرگ بر شوروی، مرگ بر توده‌ای» نان می‌شود، آب می‌شود، مدرسه می‌شود، بهداشت می‌شود برای طبقه کارگر. آیا این شمار میتواند واقعا در جامعه ما به يك شمار تجهیزکننده توده مردم تبدیل شود؟

واقمیت این است که کسانی که این شعارها را تنظیم می‌کنند و می‌گویند طبقه کارگر را دنبال این شعارها بکشانند، نظیر همانهایی هستند که من نمونه‌هایش را در تاریخ گفتم. هدف آنها مبارزست از تثبیت سرمایه‌داری، نگاه داشتن سرمایه‌داری، منحرف کردن طبقه کارگر از مبارزه علیه استثمار سرمایه‌داری، علیه غارتگری سرمایه‌داری. کمونیسم‌ستیزی سیاست جناح راست و مرفه جامعه است، همان جامعه‌ای که «حجت‌الاسلام خامنه‌ای» می‌گویند که در آن گروهی در رفاه بسر می‌برند، ولی طبقات مستضعف کشورمان در فکر تأمین احتیاجات روزمره خودشان هستند. این گروه مرفه می‌خواهد طبقه کارگر را به این راه بکشاند، برای اینکه مبارزه‌اش را علیه غارت سرمایه‌داری منحرف کند. این واقمیتی است که ما می‌بینیم و متأسفانه نبودن هیچگونه امکانی برای مبارزه سیاسی با این گرایش، امکان خواهد داد که این گرایش هر روز بیشتر بتواند مثل يك سرطان بر جامعه ما مسلط شود و گوشش کند که انقلاب را از مسیر اصلی خودش منحرف کند.

واقمیت اینست که در کارخانجات، روز اول ماه ما از طرف کارگران خیلی خوب برگزار شده و اینگونه تحریکات نتوانسته است در آنجا هیچگونه زمینه و میدانی پیدا کند. از طرف دیگر سیاست بعضی از مقامات در مورد اول ماه مه، بویژه عدم موافقت

با تعطیل روز اول ماه مه؛ کارگران راست ناراضی کرده؛ با وجودی که کارگران در همه جا حاضر شده بودند که بجای روز تعطیل اول ماه مه، یک روز اضافه کار کنند، روز جمعه را کار کنند و حتی در یک هفته، بنام هفته بالا بردن تولید، با کار اضافی تولید را بالا ببرند. ولی پس از اینکه کارگران این برخورد را از طرف مقامات معینی با روز اول ماه مه دیدند، در اکثر جاها کارگران دیگر دلگرمی نداشتند که دنبال این کار بروند، برای اینکه دیدند که سیاست کارگرسیزی از طرف جریانهای مسمی، که نمونه هایش را ما ذکر کردیم، دنبال میشود. سیاست کارگرسیزی دارای ریشه قوی است. و این سیاست کارگران را واقعاً ناامید کرده است نسبت به انتظاراتی که داشته اند. بنظر ما دولت بایستی یک کمیسیون رسیدگی و تحقیق درباره همین اول ماه مه تعیین کند - از افراد بی طرف، نه از افراد کارگرسیزی، نه از افرادی که هدفشان این باشد که یک گزارش دروغین تهیه کنند - و اینها بروند ببینند که تاثیر آنچه که از طرف مقامات مسئول در باره اول ماه مه تصمیم گرفته شدو اجرا شد، در طبقه کارگر چه بوده است؟ اینها بروند رسیدگی کنند و ببینند که تاثیر منفی این تصمیم گیریها چقدر میتواند برای انقلاب زیان بخش باشد، و این را مبنای تصمیم گیری آینده خود قرار دهند.

تصویب قانون ملی شدن تجارت خارجی گام بسیار مهمی است در جهت گسترش انقلاب؛ ولی اگر این قانون، با قانون تجارت داخلی تکمیل نشود، نیمه کاره و محدود خواهد ماند

پرسش: درباره تصویب قانون ملی کردن تجارت خارجی در شور دوم در مجلس شورای اسلامی توضیح بدهید.

پاسخ: بطور خلاصه میشود گفت که این یکی از مهمترین گامهایی است که دولت جمهوری اسلامی، مجلس شورای اسلامی و تمام حاکمیت جمهوری اسلامی در راه تحکیم استقلال اقتصادی برداشته اند. بنظر ما ملی کردن تجارت خارجی یکی از اهرمهای

عمده تامین استقلال اقتصادی و تامین آماجهای ضدامپریالیستی انقلاب است. البته در قانونی که تصویب شده، چه از لحاظ محتوی و چه از نظر مدت زمانی که بایستی این قانون بالاخره عملی شود، نکاتی هست که قابل بحث است، قابل انتقاد است، بهتر از این میتواند باشد. ما پیشنهاد خودمان را در موقع خودش به وزارت بازرگانی و به کمیسیون مجلس فرستاده بودیم. ما معتقدیم که اگر در آن چارچوب قانون بتصویب میرسید، کاملتر، قاطعتر و قابل اجرائی بود. ولی صرفنظر از این نکات، که ما اگر امکانش را پیدا کردیم، میتوانیم آنها را در مقالات و در بحثهای مختلفه مورد بررسی قرار دهیم، خود تصویب قانون گام بسیار بسیار بااهمیتی است، که در این مرحله خیلی خیلی حساس گسترش انقلاب ما برداشته شده است. و ما امیدواریم که وزارت بازرگانی و کلیه نهادهای دولتی در اجرای کامل این قانون تمام نیروی خودشان را بکار اندازند و از همه امکانات برای اجرای واقعی این قانون استفاده کنند.

و اما اهمیت این قانون بنظر ما از این جهت هم بیشتر میشود، که این قانون صحنه نبرد فوقالعاده سختی میان طرفداران این سمتگیری مثبت انقلابی و مخالفین آن، یعنی خیلی صاف و ساده سرمایه داران و تمام نگهبانان نظام سرمایه داری بوده است. ما میدانیم که یکی از میدانهای نبرد اصلی ضدانقلاب و لیبرالها عبارت بوده است از مسئله قانون ملی کردن تجارت خارجی. یعنی جلوگیری از اجرای ماده قانون اساسی در مورد ملی کردن تجارت خارجی. آنها تمام نیروی خودشان را در تمام جیبها بکار انداختند تا از خرابکاری اقتصادی گرفته تا ایجاد بحران پولی، از احتکار و گرانفروشی گرفته تا تجویز شخصیتهای اجتماعی و یا بخشی از روحانیت غیرانقلابی، که در میان بخشی از جامعه ما نفوذ داشته، برای اینکه جلوی تصویب این قانون گرفته شود.

در اینجا بدنیست که ما بعضی نکات را تذکر بدیم: این نبرد، نبردی جدی بوده بین دو گرایش. چون نمیخواهم باز وارد مسائلی بشوم که مربوط می شود به اولین مسئله ای که مورد بحث قرار دادم، فقط قطعاتی از انتشارات روزهای اخیر روزنامه ها و

مجلات مجاز ایران را می‌خوانم و امیدوار هستم که شنوندگان و خوانندگان ما خودشان بین آنها ارتباط برقرار کنند.
در «پیام انقلاب» مورخ ۱۱/۲/۶۱، شماره ۵۷، صفحه ۱۶، مطلب بسیار جالبی هست، که باید روی آن تکیه شود. بخشی از آن را میخوانم:

«سومین اصل کلی قانون اساسی: دولت جمهوری اسلامی ایران موظف است که برای نیل به اهداف (قسط، عدل و استقلال سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و همبستگی ملی) همه امکانات خود را برای پیریزی اقتصاد صحیح جهت ایجاد رفاه و رفع فقر و برطرف ساختن هر نوع محرومیت در زمینه‌های تغذیه و مسکن و کار و بهداشت و تامین بیمه بکار گیرد.

اصل چهل و سه قانون اساسی برای تامین استقلال اقتصادی جامعه و ریشه‌کن کردن فقر و محرومیت و برآوردن نیازهای انسان در جریان رشد با حفظ آزادگی اقتصاد جمهوری اسلامی ایران براساس ضوابط زیر استوار می‌شود:

۱- تامین نیازهای اساسی مسکن، خوراک، پوشاک، بهداشت، درمان، آموزش و پرورش و امکانات لازم برای تشکیل خانواده برای همه.

۲- تامین شرایط و امکانات کار برای همه به‌منظور رسیدن به اشتغال کامل و قرار دادن وسائل کار در اختیار همه کسانی که قادر بکارند، ولی وسائل کار ندارند، در شکل تعاونی، از راه وام بدون بهره و یا هر راه مشروع دیگر، که نه به‌تمرکز و تداوم ثروت در دست افراد گروه‌های خاص منتهی شود و نه دولت را بصورت یک کارفرمای بزرگ و مطلق قرار دهد... رعایت آزادی انتخاب شغل و عدم اجبار افراد بکار معین و جلوگیری از بهره‌کشی از کار دیگری، یعنی جلوگیری از استثمار.

مسلماً یکی از افتخارات جمهوری اسلامی است که کلینه جریانهای سیاسی چپ‌را در پشت سر خود داشته باشد. بنابراین عمل به اصول فوق توسط مجلس و دولت می‌تواند کلینه جریانهای سیاسی بظاهر همسوی با انقلاب اسلامی را به انشعاب و انزوا بکشانند.»

خوب، این حرف کلی است، ولی يك جمله آن قابل توجه است و آن انتقاد دوستانه به مجلس و دولت است، كه تاكنون جهت تحقق عینی اصول فوق اقدام جدی بعمل نیاورده‌اند. بدین ترتیب، «پیام انقلاب» اصولی از قانون اساسی جمهوری اسلامی را درباره مسائل که مربوط به عدالت اجتماعی و رفاه عمومی است، مطرح کرده و انتقاد کرده است که جهت تحقق این اصول، هنوز اقدام جدی از طرف مجلس و دولت بعمل نیامده است. ولی باید اینجا ما این حق را به مجلس و دولت بدهیم، که در راه انجام این اقدامات، مشکلات بسیار سنگینی وجود داشته است. بزرگترین مشکل غیر از جنگ، غیر از محاصره اقتصادی و غیره و غیره، عبارتست از مقاومت سرسخت سرمایه‌داری و مانگان بزرگ. آنها نه فقط بخشی از روحانیت طرفدار خودشان را تجهیز کردند، بلکه حتی مقامات عالی روحانیت را هم به طرفداری از خودشان کشاندند. در این باره روزنامه صبح آزادگان دیروز دو سند بسیار مهم و بسط ما تاریخی از لحاظ انقلاب ایران را منتشر کرده، که توجه به آن خیلی اهمیت دارد و من توصیه می‌کنم به تمام دوستان، که آنها هم توصیه بکنند به تمام دوستانشان، که حتما این دو سند را از اول تا آخر مطالعه بکنند. زیرا آئینه جامعه است و جریاناتی که در جامعه می‌گذرد، و گرایش‌هایی که در آن وجود دارد، کاملاً در این دو سند دیده می‌شود. البته بطور کلی عین این جریان را، یعنی این که دو گرایش وجود دارد، ما در تحلیل‌های خودمان از اول تا بحال گفته‌ایم، و این دو سند انعکاس همین واقعیت است. حالا من قسمتی از نامه حضرت آیت‌الله گلپایگانی به مجلس شورای اسلامی را بازگو می‌کنم:

«... اما اینکه مثلاً بازرگانی خارجی را در اختیار بگیرند یا امور بهداشتی و آموزشی و تربیتی را دولتی کنند و یا برنامه شغل و کسب و کشاورزی را در يك مسیر خاص منحصر نمایند، مثلاً در بخش تعاونی انتقال ترکه میت را به وارث ممنوع کنند و یا اراضی را بطور مشاع به کشاورزان بدهند و بخواهند در امر مسکن بگویند هر کس باید خانه ملکی داشته باشد و هر زارع باید مالك زمین باشد و اجاره مزارعه استثمار است و در بین نباشد،

باینصورت که دیگران را ملزم بفروش نمایند یا بگویند قطع نظر از ضرورت مسکن و اینگونه عوارض اصلا میخواستیم معامله روی زمین و ابزار تولید نشود، واسطه نباشد، اینگونه امور نظامات دیگری است که با احکام اولیه و ثانویه ارتباط ندارد. این مسائل مربوط به متن نظامی است که هم اکنون در برخی کشورهای دنیا بطرز حقیقی یا مصنوعی معمول است.»

قسمت دیگری که حالانیخوانم، دنبال قسمت اول نیست، از قسمت دیگری از نامه گرفته شده است:

«از سوی دیگر چپگرایان به تبلیغات در قشرهای مختلف پرداختند و با نفوذ در نهادها و عنوان کردن شعارهای اقتصادی و سیاسی خواستند انقلاب را از اصالت اسلامی خود بیندازند و به آن چهره دیگری بدهند. با توجه به اینکه اسلام با فقر و استکبار مبارزه دارد و با محرومیت و تبعیض مخالف است و عدالت اجتماعی را می خواهد، شروع به پیاده کردن نقشه های خود کردند و از آن چند هدف داشتند.

نخست اینکه با خلاصه شدن بعد سیاسی انقلاب در يك امپریالیسم آمریکا، سوسیالیسم و حامیان آن را از تعرض مصون دارند و آنان را دلسوز و انقلابی نشان دهند و در نتیجه ایران را از سیاست نه شرقی نه غربی باز داشته هر چه بتوانند ما را در صف کشورهای وابسته به روسیه قرار دهند یا حداقل مرتبط با آنها سازند.»

البته مطالب جالب بسیار دیگری هم هست، که از حدود کوتاه گفتار امروز ما خارج است. همانطور که توصیه کردم، دوستانمان حتماً این نامه را خواهند خواند. از نامه مجلس هم من يك قسمت را می خوانم:

«... ضمناً لازم می دانیم از جناح سوم نیز نام ببریم، کسانی که با اعمال شیوه مزورانه، در عین حال که خطری مهم برای انقلاب اسلامی به حساب می آید، هنوز مانند دو جناح دیگر رسوا شده نیست. این جناحی است که در رژیم سابق برخوردار از امتیازات فراوان مادی و اجتماعی بوده است و امروز که به همت رهبری اسلامی و به برکت خون شهیدان اسلام آن رژیم فرو افتاده است، این جناح

همچنان درصدد حفظ منافع و نگاهداری از امتیازات قبلی است و بزرگترین سنگر این جناح صاحبان اندیشه‌هایی هستند که هرچند ممکن است که سوءنیت نداشته باشند، ولی بعلت ناآگاهی از واقعیت اجتماعی و اوضاع احوال جهانی تحت تاثیر القائات ظاهر فریب صاحبان منافع مادی نامشروع قرار می‌گیرند. اینان می‌کوشند تا مستقیم از طرف افراد ساده‌دل، حتی اذهان بسیاری از بزرگان را نیز نسبت به جمهوری اسلامی و مدافعان راستین اسلام بسدین کنند. طبیعی است که جامعه خروشان اسلامی، همچنان که تاکنون اثبات کرده است، در موقع مناسب بر افشای جریانات منحرف و بداندیش توانا و موفق بوده‌است و بدون تردید آنگاه که مصالح اسلام و جمهوری اسلامی اقتضا کند، چهره واقعی این جناح نیز در معرض قضاوت و تصمیم ملت مسلمان قرار خواهد گرفت.»

در نامه مجلس، در جای دیگری گفته میشود:

«اما مشکل از ناحیه مردم مؤمن نیست تا بخواهیم با تکیه به احساسات و عواطف دینی آنان عمل کنیم، که مردم مؤمن همان محرومان اقتصادی، حداکثر قشر متوسط جامعه هستند، که بیش از حد تصور امکانات خود را برای اسلام بسیج کرده‌اند. مشکل جامعه ما برخورداران مرفهی هستند که عمده مکنت و ثروت خود را در سایه نظام شوم طاغوت بدست آوردند و امروز نیز برای حفظ موقعیت خویش بهر شیوه‌ای متوسل می‌شوند تا چنین وانمودکنند به اینکه این امتیازات آنان نیست که در خطر است، بلکه این اسلام است که از ناحیه سوسیالیسم مورد حمله قرار گرفته است و می‌کوشند تا هر حرکتی که در جامعه بنفع محرومان صورت می‌گیرد، پیدا و پنهان و حتی با نفوذ در افکار پاره‌ای از بزرگان، آن حرکت را غیراسلامی و حتی ضد اسلامی بخوانند.»

این مطلب بسیار جالبی است، و همانطور که گفتم، آیینی خیلی مهمی است. واقعیت اینست که در جامعه ما، همانطور که ما بارها گفته‌ایم، دو گرایش هست: یک‌گرایش اقشار ممتاز جامعه، اقشار مرفه بالای جامعه، اقشار بالاتر از اقشار متوسط. آنها با تمام قوا می‌خواهند آن امتیازات را نگه دارند و از هرگونه تبلیغی، هرگونه جنایتی هم برای حفظ این امتیازات، دست‌بردار نیستند.

تولته قطب‌زاده نشان داد که این ثروتمندان هستند که در این
توسعه‌ها حتی برای نابودی دهها هزار نفر آماده هستند، برای اینکه
موقعیت خودشان را تثبیت کنند. امام خمینی هم که همیشه با جملات
کوتاه و اقمیت‌های بزرگ اجتماعی را بازتاب می‌دهند، در یکی از
گفتارهایشان گفتند: به این جیب‌هائیکه بکنید! یک بچه سرمایه‌دار
مرفه و پولدار و بالای شهری توش نیست. همه‌شان از زاغه‌نشینان
هستند. از محرومان شهر و روستا هستند که در این جنگ از نظام
جمهوری اسلامی دفاع می‌کنند. در نامه مجلس هم این واقعت
منعکس است که اصلاً دستگاه دولتی از تاحیه مردم احتیاجی به
فداکاری و ایثار بیشتر از این ندارد، چون آنها به حد اعلا
امکانات خودشان را در اختیار این انقلاب گذاشته‌اند. فقط
غارتگران هستند که خرابکاری می‌کنند.

و اما برگردیم به قانون تجارت خارجی. تصویب قانون تجارت
خارجی بنظر ما دارای اهمیت فوق‌العاده است، ولی برای حل مسائل
دشوار اقتصادی کنونی ما کامل نیست، نه از نقطه نظر خرید و
فروش، صادرات و واردات، بلکه این قانون می‌بایستی حتماً با حل
مسئله توزیع داخلی تکمیل شود. اگر مسئله توزیع داخلی حل نشود،
این قانون نمی‌تواند نقش مهم و تعیین‌کننده خود را ایفا کند. البته
تصویب و اجرای آن بهمین شکل هم خیلی مثبت است و خیلی هم
می‌تواند تاثیر داشته باشد. ولی اگر تکمیل نشود با قانون تجارت
داخلی، یعنی با ایجاد یک بخش دولتی و تعاونی برای توزیع کالا-
های داخلی و توزیع کالاهای وارداتی، این قانون نیمه‌کاره و
محدود می‌ماند و تاثیرش خیلی کمتر از تاثیری است، که می‌تواند
داشته باشد.

واقعت این است که مسئله توزیع داخلی، در زمینه حل مسئله
عدالت اجتماعی، اهمیت تعیین‌کننده دارد. امروز خبری در روزنامه‌ها
هست، که خیلی جالب است، یعنی تعیین‌کننده است برای تمام این
دعوائی که بر سر مسئله لزوم ایجاد بخش دولتی و تعاونی برای
مقابله با بخش خرابکار خصوصی بزرگ وجود دارد. در روزنامه
اطلاعات و کیهان و صبح آزادگان امروز این خبر منتشر شده است،
که عاملیت فروش سیگار لغو شد:

«به گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی، این اطلاعیه از طرف شرکت دخانیات انتشار یافت: براساس برنامه‌های تنظیمی و طرح تصویبی ستاد بسیج اقتصادی کشور، عاملیت فروش سیگار لغو شد و از این پس بجای عاملین فروش، شرکت‌های تعاونی مصرفی محلی مستقیماً کالاهای دخانیاتی را به مصرف‌کنندگان واقعی عرضه می‌دارند. این عمل بمنظور جلوگیری از ورود کالاهای دخانیاتی به بازار آزاد و شکستن بازار سیاه سیگار و تقویت نظام تعاونی صورت گرفته است.»

خوب، خبر خیلی کوتاه است و شاید هم عده زیادی از آن بدون توجه بگذرند. ولی بنظر ما يك مسئله عمده اقتصادی در این خبر کوتاه نهفته است، و آن اینست که: اتکاء به بخش خصوصی برای توزیع کالاهای انحصاری دولت با شکست روبه‌رو میشود. چون نتیجه این کار این بوده که سیگار آزادی، که در انحصار دولت است و هفت تومان بایستی فروش برود، ظاهراً به بیست تومان، بیست و پنج تومان، یعنی به سه برابر قیمت در بازار فروش می‌رود! واقعیت اینست که عاملین فروش قسمت اعظم سیگار را می‌دادند دست واسطه‌ها، آنها هم سر چهارراهها به قیمت سه برابر می‌فروختند. ببینید چه پول عظیمی می‌شود.

یکی از رفقا اینجا فوراً به من اعتراض کرد که: رفیق کیا! تو که گفتی با سیگارکشها مخالفی، حالا داری از حق سیگارکشها دفاع می‌کنی! خوب، ما ممکن است که با این یا آن عادت مخالف باشیم، ولی از حقوق این توده وسیعی که بدبختانه به این خادت گرفتار است، مجبور هستیم به‌عنوان يك سازمان اجتماعی دفاع بکنیم. به این ترتیب، این انتقاد من بهیچوجه تأیید سیگارکشی نیست، بلکه به‌عقیده من این بیماری وحشتناکی است که هرکس بتواند خودش را هرچه زودتر از آن خلاص بکند، به نفع خودش و به نفع اجتماع ما است. ولی در هر صورت فعلاً سیگار مطرح است و عده زیادی می‌کشند، حتی از انسانهای ۱، ۲، انسانهای انقلابی معتقد، چاره‌ای نیست.

واقعیت اینست که صدها میلیون تومان در سال موضوع همین دزدی و غارت است. شاید هم به میلیاردها تومان برسد. ما نمی‌دانیم.

حداقل باید آمار دولتی روشن کند که چقدر سیگار در ایران مصرف می‌شود. رب، سیگار قاچاق وینستون را ببینید. از این هلنی‌تر هیچ چیزی وجود ندارد. سرهر چهارراهی ایستاده‌اند و وینستون و مارلبورو و هر زهرمار دیگری که از آمریکا بطور قاچاق از سرحدات جنوب به ایران می‌فرستند، با قیمت‌های سرسام‌آور سی تومان و سی‌وپنج تومان و شاید بازم بیشتر، می‌فروشند. این نشانه این است که مسئله توزیع کالاها - کالاهایی که حتی کم هم نیست، به اندازه کافی وجود دارد، در جامعه کمبود هم ندارد که بگوئیم، مثل پیاز، قایم کردند و فروختند و کمبودش به تمام معنی وجود دارد. يك مسئله اساسی است و در اینجا است که باید بگوئیم: بدون ایجاد يك شبکه پخش دولتی و يك شبکه پخش تعاونی جدی، قانون ملی کردن تجارت خارجی کامل نیست. میگوئیم تعاونی جدی نه تعاونی سرمایه‌داران، چون در اینجا هم مسئله فوق‌العاده مهمی وجود دارد، که ما چندبار به آن اشاره کرده‌ایم، ولی ظاهراً هنوز توجه اساسی از طرف دولت به آن نشده است. آقای سید عطالله مهاجرانی رئیس کمیسیون بازرگانی مجلس شورای اسلامی، در اطلاعات ۱۶ فروردین ۱۳۶۱، خیلی صریح همین مسئله را مطرح می‌کند:

«برخلاف ستاد بسیج اقتصادی، دیگر مسئولین آمده‌اند و کالاهای ساختمانی، خصوصاً آهن را به توزیع‌کنندگان درجه اول، که نوعاً قبلاً هم در تجارت آهن نقش داشتند، سپرده‌اند. اینها خود بخود توزیع‌کنندگان درجه دوم و درجه سوم هم در مناطق پیدا می‌کنند و در این مسیر امکان هساد بیشتری هست.»

بمد ایشان به این مسئله توجه می‌کنند که:

«تعاونی شرکت‌سپاهی پنج تا پنجاه سرمایه‌دار بزرگ نیست، که توزیع چند کالا را در دست بگیرند و به نام شرکت تعاونی غارتگری خودشان را مشروعیت بدهند.»

واقیعت اینست که از طرف وزارت بازرگانی، آهنی که قسمت قابل ملاحظه‌اش از طرف دولت تهیه می‌شود و اصلاً محصولات کارخانه ذوب‌آهن است و یا از خارج تحت نظارت دولت وارد می‌شود، به تعاونیهای توزیع آهن، که از همان سرمایه‌داران بزرگ

آهن تشکیل شده، داده شده است. آقای مسگراولادی وزیر بازرگانی در همین شماره روزنامه‌ای که این مسئله از طرف آقای مساجرانى مطرح شده، اظهار داشته‌اند که هلت واگذاری مجدد توزیع آهن—آلات به تعاونیها، در مرحله اول اینست که دولتی نباشد! به این ترتیب ما می‌بینیم که هنوز این مسئله اساسی حل نشده، تا وقتی که این مسئله اساسی حل نشود، جامه ما همان دردهائی را خواهد کشید که در نتیجه واگذاری فروش سیگار به عاملین فروش سیگار، به آن دچار شده است.

حالا فکر بکنید که در مورد آهن این عارت چند برابر است، قیمت آهن در بازار آزاد به وسیله واسطه‌ها چندین برابر قیمت آهنی است که دولت دستور داده بفروشند. منتهمی کی می‌تواند آنرا پیدا کند؟

به این ترتیب، ما از تصویب قانون ملی کردن تجارت خارجی خیلی خوشحال هستیم و آنرا خیلی مثبت می‌دانیم. ولی بدون اینکه این قانون با حل مسئله ایجاد بخش دولتی و تعاونی واقعی توزیع کالاها تکمیل شود، نمی‌تواند تمام امکاناتش را در اختیار جامعه ما بگذارد. البته من در اینجا باید بگویم که به هیچ وجه ما عقیده نداریم که بخش خصوصی کوچک توزیع کننده را بایستی حذف کرد. به هیچ وجه اینطور نیست. ولی به نظر ما تنها در صورت ایجاد يك بخش دولتی و تعاونی بخش و توزیع کالا، می‌توان بخش کوچک و متوسط داخلی را در چارچوب قانونیت، در چارچوب سود واقعا قانونی و معتدل نگه داشت؛ والا بر سر هرگونه توزیعی همان می‌آید که بر سر سیگار آمده، بر سر پیاز آمده، بر سر برنج آمده، بر سر همه آن چیزهائی آمده، که از دست توزیع دولتی و تعاونی خارج شده، و منحصرأ به دست توزیع داخلی و حتی توزیع کوچک و متوسط افتاده است؛ برای اینکه عاملین سیگار، عاملین بخش بزرگ نیستند، بلکه عاملین بخش کوچک هستند. بهمین دلیل است که الان ما می‌بینیم که مقداری از قند و شکر قاچاق می‌شود و در بازار سیاه فروخته می‌شود.

در اینجا من باید برای تفریح رفقا، که از اینهمه گفتار خسته می‌شوند، خبر دیگری را هم که امروز در روزنامه هست، به

اطلاع رفقا برسائیم. البته این خبر خودش، همینطوری به‌عنوان مسخره، تفریح آور است، ولی دارای یک پشتوانه سیاسی-اجتماعی جهانی بسیار مهمی هم هست. این خبر در روزنامه اطلاعات، صفحه دوازدهم نوشته شده است، و من عین خبر را می‌خوانم. دوستان نغذندند و جنبه جدی‌اش را موردتوجه قرار دهند:

«ریگان هم مذهبی شده است. تهران - خبرگزاری جمهوری اسلامی - ریگان تصمیم گرفته است موضوع خواندن دعا و نیایش در مدارس این کشور را به‌عنوان متممی در قانون اساسی جهت تصویب تسلیم کنگره آمریکا بکند؛ (ظاهراً این علامت تعجب از خود خبرگزاری جمهوری اسلامی است. واقعاً هم عجیب است) در پی صدور رأی دیوان عالی آمریکا در سال ۱۹۶۲ مبنی بر ممنوعیت خواندن دعا بطور رسمی و منظم و دسته‌جمعی در مدارس دولتی این کشور و اعلام منافات این عمل با متمم اول قانون اساسی آمریکا، بالاخره متفکران آمریکایی، که در واقع آنها برنامه‌ریزی زندگی مردم این کشور را در دست دارند، تصمیم گرفته‌اند که با مستمسک قراردادن مذهب به‌عنوان یک وسیله، افکار مردم این کشور را در جهتی که مایل هستند سوق و پرورش دهند، زیرا اکنون مقامات آمریکایی با داشتن تجاربی مانند فلسطین، ایران و ایرلند شمالی، متوجه شده‌اند که مذاهب اصیل در میان مردم جهان قدرت بسیار عظیمی بوجود خواهد آورد که با منافع ابرقدرتها و ظلم و جور آنها نسبت به مستضعفین دنیا کاملاً در تضاد است.»

خوب، این نتیجه‌گیری آخری البته یک کمی نادرست است، برای اینکه مقامات آمریکایی حتماً به این نتیجه رسیده‌اند که با تقویت جنبه مذهبی در مدارس آمریکا، حتماً به نفع ابرقدرت آمریکا و قدرتهای بزرگ امپریالیستی عمل خواهند کرد. چرا؟ این قابل توجه است. امپریالیسم آمریکا، در رأس امپریالیسم جهانی، به این نتیجه رسیده است که بمب‌اتمی به بن‌بست رسیده؛ سلاح میکروبی به بن‌بست رسیده؛ دروغ و تزویر ناسیونالیستی و نژاد پرستی به بن‌بست رسیده؛ مبارزه برای اینکه سرمایه‌داری بهتر است از سوسیالیسم، به بن‌بست رسیده؛ حالا می‌رود به‌طرف استفاده از مذهب به‌عنوان آخرین و کاری‌ترین تمام سلاحها علیه

دشمنان سرمایه‌داری. به این ترتیب امپریالیسم آمریکا می‌خواهد مذهب را وسیله ارتباط خودش با خلقهای محروم جهان بکند، برای نگاهداری غارتگری انحصارهای سرمایه‌داری. اینست آن چیزی که فوق‌العاده با اهمیت است، یعنی امپریالیسم جهانی به این نتیجه رسیده است که حربه‌های گذشته دارد به بن‌بست می‌رسد، کند می‌شود و دیگر نمی‌تواند حاکمیت و سلطه قرنهای سرمایه‌داری غارتگر را نگاهداری کند، لذا حالا متوسل شده است به مذهب. اینجاست که معلوم میشود مذهب می‌تواند در شرایطی درست در جهت عکس جنبه مردمی مذهب، جنبه مثبت مذهب، جنبه تجویز توده‌ها علیه غارتگری، علیه ظلم و ستم و استکبار، مورد استفاده قرار گیرد؛ و این همان چیز است که ما همیشه بر آن تکیه کرده‌ایم. نمونه قطب‌زاده و شریعتمداری و تمام هواداران استفاده از مذهب برای استقرار نظام آریامهری، نظام استبدادی شاهنشاهی، نظام اویسی، نظام آمریکائی، به اندازه کافی روشن‌کننده است. حالا خود آمریکا هم به این حربه دست زده است. اینجاست که مبارزان انقلابی باید خیلی عمیق‌تر پی ببرند به دسیسه استفاده از مذهب در جهات مخالف، یعنی در جهت ضدانقلابی، در جهت تثبیت پایه‌های امپریالیسم جهانی، پایه‌های غارتگران، پایه‌های استبدادگران، پایه‌های غیرانسانها در جامعه‌ها. این مسئله، مسئله‌ایست که به نظر ما جنبه شوخیش اول تفریح‌آور هست، ولی جنبه جدیش فوق‌العاده هشدار دهنده و با اهمیت است، و ما امیدوار هستیم که رسانه‌های گروهی انقلابی و خط انقلابی امام هستند، این مسئله را خیلی جدی‌تر از فقط درج یک خبر کمی شوخی‌انگیز بگیرند و در باره آن مردم را بیشتر روشن بکنند، برای اینکه در مردم حس مقاومت در مقابل این دسیسه‌ها تقویت شود. متأسفانه ما امکان این را نداریم و می‌ترسیم که با همین گفته‌ها، آن امکانی را هم که الان داریم، بازم به وسیله اشخاص و گروههای معینی محدودتر شود. ولی خوب، در اول صحبت هم گفتیم که ما وظیفه داریم که در مسائل اصولی از هیچ چیز پاك نداشته باشیم.

با کشورهای که پایگاه آمریکا هستند، نمی‌توان روابط
مودت‌آمیز داشت

پرسش: در ارتباط با اظهارات حجت‌الاسلام محمد خاتمی
رئیس کمیسیون امور خارجه مجلس، طی مصاحبه‌ای در باره سیاست
خارجی در کیهان، مورخ ۱۱/۲/۶۱، که ظاهراً در اطلاعات روز
بعد هم منتشر شده، پرسش شده است که: آیا به نظر شما در این
مصاحبه ابراز نگرانی از بعضی پدیده‌ها در سیاست خارجی ایران
نشده؟ اگر شده، در چه جهت انجام گرفته است؟

پاسخ: من عین گفته آقای خاتمی را از کیهان نقل می‌کنم و
بعد درباره بعضی از مطالب آن صحبت می‌کنیم:

«... ولی روابطی که اخیراً برقرار شده است و البته وقتی
قرارداد محقق است که مورد تصویب مجلس شورای اسلامی قرار
گیرد و لابد آنها را به مجلس خواهند آورد، باید مورد بررسی
قرار گیرد و مشخص شود که تا چه حد منافع معنوی و مادی جمهوری
اسلامی در آنجا تامین شده است. ولی بطور کلی برای قطع وابستگی
به قدرتهای بزرگ ناچاریم که روابط اقتصادی و بازرگانی و
صنعتی و غیره را با جهان سوم و بخصوص جهان اسلام افزایش
دهیم، زیرا این عمل هم میزان وابستگی اقتصادی ما را به بیگانگان
کم می‌کند و هم میزان وابستگی همسایگان مسلمان ما را. و البته
این روابط هیچگاه نمی‌تواند و نباید به معنی این باشد که ما از
نظر سیاسی آنچه را که در کشورهای همسایه می‌گذرد، می‌پذیریم
و امیدواریم که دست‌اندرکاران محترم دولت نیز متوجه این جریان
باشند که روابط نسبتاً خوب اقتصادی نباید به قیمت سازش در
برابر ماهیت سیاسی این کشورها تمام شود.»

ما فکر می‌کنیم که این ابراز نگرانی و اظهار نظر در مورد
قراردادهای بسیار وسیع اقتصادی است، که اخیراً با کشورهای
پاکستان و ترکیه بسته شده است، کشورهایی که از لحاظ سیاسی
ماهیت دولتهایشان نه فقط خیلی دور از ماهیت نظام جمهوری

اسلامی ایران است، بلکه آنها در همان مواضع دولت آریامهری شاه مخلوع محمدرضا قرار دارند، با همان محتوی، با همان خصوصیات، با همان ارتباطات جهانی، بدون هیچگونه کم و زیاده. البته اگر این نگرانی از طرف حجت‌الاسلام خاتمی ابراز شده است - چون ممکن است ایشان بگویند من ابراز نگرانی نکرده‌ام - به نظر ما این نگرانی بسیاری از مبارزان ضدامپریالیستی است، که صدها بار تجربه تلخ نفوذ موذیانۀ امپریالیسم را برای مسخ انقلابها دیده‌اند. آنها نگرانند که نکند باز هم چاله‌ای بر سر راه انقلاب ایران کنده شده باشد، و این چاله را کنسرسیوم آمریکا، ایتالیا، ترکیه، پاکستان، چین، ژاپن تعبیه کرده باشند و ما بیفتیم در یک چنین چاله‌ای، بدون اینکه به آن توجه داشته باشیم؟ واقعیت اینست که آمریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان غربی، با موضع‌گیریهای آشکارا دشمنانه خود علیه انقلاب ایران، که دیگر هر روز در مورد یکی از آنها در روزنامه‌ها مطرح میشود، بیش از آن بدنام شده‌اند که دیگر خودشان بتوانند بطور علنی برای برقراری مناسبات دوستانه با ایران وارد میدان بشوند. ولی همانطور که در پخش آهن، واسطه‌ها کار خودشان را میکنند، در پخش برنج و پیاز هم واسطه‌ها کار خودشان را میکنند - چون سرمایه‌دار بزرگ آهن خودش نمی‌آید بگوید که: آقا، من آهنی که از دولت خریده‌ام سه تومان، می‌فروشم سی تومان. ولی به وسیله واسطه‌ها این کار را می‌کند - امپریالیستها هم وقتی که خودشان دیگر نمی‌توانند به میدان بیایند، برای اینکه دیگر در روابطشان با یک کشور مفروض شده‌اند، واسطه‌ها را می‌اندازند به میان و این واسطه‌ها هستند که می‌آیند و مناسبات را برقرار می‌کنند. نگرانی اینست که نکند کشورهایی که به تمام معنا وابسته به امپریالیسم هستند و اقتصادشان تقریباً ۹۰٪ همان اقتصاد مونتاژ ماست، یعنی تولیدکنندگان دست دوم کالاهای جنرال موتورز و آ.ا.گ و زیمنس و شرکت‌های دیگر اروپائی و آمریکائی هستند، همین‌ها بیایند به وسیله همان بازار، ۹۵٪ تجارت خارجی ایران را در دست بگیرند، تنها با این تفاوت که جنس بنجل‌ترشان را گران‌تر از اصلی‌ها به ما بفروشند. این امکان وجود دارد. به‌ویژه نگرانی از این‌جاست که در یکی از

گفتارها و توضیحات آقای دکتر ولایتی وزیر خارجه، پس از سفر به پاکستان، برداشتی شده، که قابل تمعق و قابل بحث است. ایشان در روزنامه جمهوری اسلامی، مورخ ۲۳ فروردین ۱۳۶۱، دربارهٔ مسافرت به پاکستان از جمله گفته‌اند که:

« باتوجه به اینکه دو ملت مسلمانند و زبان فارسی و اردو ریشه‌های مشترك و تشابهات زیادی دارد و عادات و سنتی که مردم دو کشور ایران و پاکستان دارند، بسیار باهم نزدیک است و از بدو تشکیل پاکستان، ملت ایران همواره با علاقهٔ خاصی تشکیل این کشور را دنبال می‌کرده. باتوجه به اینکه کشوری بوده در دنیا و تاریخ، که براساس دین اسلام بوجود آمده و شکل گرفته‌است، لذا صرفنظر از نوع حکومتی که در هر دو کشور بودند، همواره ملت ما با علاقهٔ خاصی به ملت پاکستان نگاه کرده است. به نظر من طبیعی است دو کشور روابط صحیح و مودت‌آمیز و پیوندهای مستحکمی باهم داشته باشند و این سفر چیزی جز پاسخ به نیاز دو ملت و دو کشور برای برقراری روابط هرچه بیشتر نبود.»

خوب، در اینجا دو مسئله خیلی جالب هست: یکی این که صرفنظر از نوع حکومتها، می‌شود روابط داشت با آن حکومتها. البته ممکنست اینجا فوراً به‌ما ایراد بگیرند که: در این قسمت اول از رابطه حکومتها صحبت نشده است، بلکه از رابطه ملتها صحبت شده است. تا اینجا ما موافق هستیم که صرفنظر از انواع حکومتها، ملتها همیشه با همدیگر دوست و برادرند و می‌توانند مناسبات فوق‌العاده برادرانه داشته باشند. ولی مناسبات دو کشور با هم مناسبات دولتهاست. بهمین دلیل هم در قسمت دوم آقای دکتر ولایتی تکیه می‌کنند که:

«بنظر من طبیعی است که دو کشور روابط صحیح و مودت‌آمیز و پیوندهای مستحکمی با همدیگر داشته باشند و این سفر چیزی جز پاسخ به نیاز دو ملت و دو کشور برای برقراری روابط نبود.»

ولی روابط صحیح و مودت‌آمیز غیر از روابط عادی است. روابط عادی را با يك کشور از لحاظ نظام اجتماعی دشمن هم می‌شود داشت. دولت ایران یا انگلستان روابط عادی تجارتي دارد،

در آنجا کاردار دارد، سفارتخانه دارد. در فرانسه هم دارد، در آلمان غربی هم دارد، در عربستان سعودی هم دارد. هنوز ظاهراً روابط و مناسبات سیاسی با عراق هم قطع نشده است. پس مناسبات عادی و تجاری با کشورهایی که حتی دوست نظام اجتماعی کشور ما هم نباشند، می‌توانیم داشته باشیم؛ ولی روابط مودت‌آمیز فقط بین کشورها و بین نظامهای اجتماعی نزدیک و دوست است. حالا ببینید بین نظام اجتماعی کشورهای پاکستان و ترکیه، دو کشوری که عیناً مثل کشور آریامهری هستند و در پیمان سنتو با امپریالیسم انگلیس و آمریکا بودند و یکی از آنها عضو «ناتو» است و دیگری با آمریکا قرارداد دوجانبه سری نظامی دارد، و بعد از انقلاب ایران هم در این کشورها حرکت در جهت بازهم ارتجاعمی تر بوده است، در ترکیه کودتای آمریکائی انجام گرفته و در پاکستان در جهت تحکیم استبداد نظامی بیشتر گام برداشته شده است، آیا می‌شود با این کشورها مناسبات مودت‌آمیز و دوستانه داشت؟ مگر اینکه ثابت بکنند که دولت پاکستان اصلاً ضد امپریالیستی است. مثل دولت سوریه است، چون ما از مناسبات مودت‌آمیز فقط با سوریه، لیبی، الجزایر، یمن دمکراتیک و کشورهای دوست و پشتیبان انقلاب ایران می‌توانیم صحبت کنیم. اینجاست که ظاهراً بی‌توجهی می‌شود، چون به‌طور ممکنست یک‌دفعه حکومت‌های پاکستان و ترکیه در روی کشورهای قرار بگیرند، که می‌توانند مناسبات مودت‌آمیز با ما داشته باشند، یعنی همان مناسباتی را که ما با الجزایر و سوریه می‌توانیم داشته باشیم، با آنها هم داشته باشیم؟ آیا واقعاً چنین است؟ واقعاً رژیم‌های پاکستان و ترکیه چگونه هستند؟ اینها رژیمهای کودتایی هستند، که با حمایت امریکاعلیه خلقهای خودشان به‌وجود آمده‌اند. این خبرها را فقط از روزنامه کیهان نقل می‌کنم، نه از جای دیگر:

«استانبول - بنا به يك بررسی که در ترکیه انجام شده است، مقامات رسمی حکومت نظامی ترکیه از زمان کودتای نظامی تاکنون ۴۳۱۴۰ نفر از مخالفان دولت نظامیان را در ترکیه بازداشت کرده‌اند.»

این دولت ترکیه تمام آن مناسبات با آمریکا را، که دولت

اجویت کمی محدود کرده بود، دومرتبه برگردانده است. ترکیه ۲۷ پایگاه نظامی داده به آمریکا. ترکیه الان زیر نظر کامل آمریکاست. حاکمیت و سلطه نظامی آمریکا در ترکیه، خیلی از ایران آریامهری شدیدتر است. درست است که در ایران آریامهری مستشارهای آمریکائی بودند و کارهایی می‌کردند، ولی پایگاه رسمی «ناتو» در اینجا وجود نداشت. پایگاه رسمی آمریکا، با ارتش خودش، با نظامیان خودش، با وسائل خودش در اینجا، وجود نداشت. ولی در ترکیه هست. در پاکستان هست. فقط به همین چند خبر توجه کنید. در روزنامه اطلاعات، مورخ ۱۹/۲/۶۱، یعنی امروز نوشته شده که:

«ژنرال ضیاءالحق رئیس جمهور پاکستان اعلام کرد برای جلوگیری از تحمیل مقررات حکومت نظامی در کشور ترجیح می‌دهد نظامیان در حکومت آینده این کشور نقش مهم و اساسی داشته باشند. به گزارش رادیوی جده و دهلی (جده پایتخت عربستان سعودیست) وی طی یک مصاحبه مطبوعاتی در شهر پنجاب گفت که شورای رهبری کشور بایستی از رئیس جمهوری (یعنی آقای ضیاءالحق) نخست‌وزیر (یعنی یک ژنرال دیگر) وزیر دفاع و روسای نیروهای سه‌گانه دریائی، هوایی و زمینی تشکیل شود.»

و ایشان معتقد هستند که این تحمیل حکومت نظامی نیست، اینها همه‌شان غیرنظامیند! این مسخره‌ای بیش نیست. خیلی جالبست که خبرگزاری جمهوری اسلامی این جمله را اضافه می‌کند و ما یک کمی هم تعجب می‌کنیم که این جمله درست، درمورد پاکستان آمده است:

«لازم به یادآوریست ژنرال ضیاءالحق که برنامه دولت خود را خاتمه حکومت نظامی و برگزاری انتخابات عمومی در کشور اعلام کرده، مدت‌هاست که قول برگزاری انتخابات سراسری را به مردم پاکستان داده است، اما تاکنون هریار به ترتیبی با برگزاری آن مخالفت کرده است.»

یعنی خیلی احترام‌آمیز، خبرگزاری جمهوری اسلامی گفته است که این آقا دروغ می‌گوید به‌خلق پاکستان. می‌وعده می‌دهد، ولی دروغ می‌گوید. دیکتاتوری خودش را در آنجا برقرار کرده،

دیکتاتوری وابسته به آمریکا.

در روزنامه صبح آزادگان، مورخ ۱۹ اردیبهشت ۶۱، می‌خوانیم که:
«وام ۲۷۵ میلیون دلاری آمریکا به پاکستان - روزنامه
پاکستان تایمز در شماره دیروز خود نوشت که کمیته خارجی سنای
آمریکا وامی به مبلغ ۲۷۵ میلیون دلار در سال آینده به پاکستان
خواهد داد. این روزنامه می‌افزاید وام مذکور برای خرید اسلحه
از آمریکا به این کشور پرداخت خواهد شد.»

البته در اینجا اشتباه نکنیم که این وام، علاوه بر سه میلیارد
و دوست میلیون دلار است که قرار است آمریکا بعنوان کمک بدون
بازپرداخت به پاکستان بپردازد. تمام این وام هم بابت تجهیزات
نظامی است، از آنجمله يك قلم آن، تحویل چهل فروند اف-۱۶
در سال آینده خواهد بود. البته این غیر از وامهایی است که
بانکهای گوناگون در ژاپن و سوئیس و کویت به توصیه آمریکا در
اختیار پاکستان گذاشته‌اند؛ غیر از کمک‌های میلیاردی است که
عربستان سعودی، ظاهراً به عنوان «قرض الحسنه»، به پاکستان
می‌پردازد؛ غیر از صدها میلیون دلار است که از صندوقهای گوناگون
امپریالیستی به عنوان «پناهندگان افغانی» به کیسه پاکستان سرازیر
می‌شود. آقای ضیاءالحق تشریف می‌برند به آمریکا برای دیدن
ریگان! البته همه اینها ظاهراً برای اینست که ریگان را قانع کند
که «مواضع ضد امپریالیستی پاکستان» را بپذیرد!

خوب، ما با همه این دم خروسها، نمی‌دانیم چطور ممکن است
بتوانیم با يك چنین دولتی روابط مودت‌آمیز داشته باشیم؟ اگر
واقعاً چنین باشد، ما می‌گوئیم آخر بین اردن و مراکش و مصر و
عربستان سعودی و عمان و پاکستان، ترکیه چه تفاوتی وجود
دارد از لحاظ ماهیت رهبری‌شان، از لحاظ وابستگی‌شان به امپریالیسم
آمریکا، از لحاظ وابستگی‌شان به ارتجاع منطقه، از لحاظ دشمنی
واقعی‌شان با انقلاب ضد امپریالیستی و مردمی ایران و با نظام
جمهوری اسلامی ایران؟ واقعیت اینست که نظام جمهوری اسلامی
ایران بر اساس خط امام خمینی، پایه‌های حاکمیت کلان سرمایه‌داران
و بزرگ مالکان پاکستان و ترکیه را همانطور به لرزه درمی‌آورد،

که پایه‌های حاکمیت پادشاه عربستان سعودی و پادشاه اردن و هر حاکمیت وابسته به امپریالیسم و طبقات حاکمه غارتگر را. پس چطور ممکنست که آنها با این نظام دشمن نباشند و از این نظام برای تقویتش پشتیبانی کنند؟

به نظر ما لازم است که ما این حقایق را بگوئیم، تا دست اندرکاران و مسئولان مبارز ما، که در مقامات حساس هستند و با سیاست خارجی سروکار دارند، تصور نکنند که آمریکا تنها آمریکاست. آمریکا یعنی نماینده سیستم انحصارهای غارتگر جهانی و نماینده تمام نظام‌های ارتجاعی غارتگر در سراسر جهان. آمریکا نماینده اروپای غربی است، نماینده ژاپن است. آمریکا نماینده تمام کشورهای نیمه‌فاشیستی و فاشیستی نژادپرست اسرائیل، افریقای جنوبی، مصر و شیلی است. آمریکا از منافع هیئت‌های حاکمه غارتگر ترکیه و پاکستان و عربستان سعودی و اردن و مراکش و مصر و سودان و سومالی و غیره و غیره دفاع می‌کند. آمریکا تنها وارد مبارزه علیه خلقها نشده است. تمام این نیروها دستیار آمریکا هستند، کمکش هستند. شیوه‌های عمل آمریکا هم اشکال مختلف دارد: از شیوه جنایتکارانه قتل لومباردا به وسیله ترور شروع می‌شود تا کشتن شاید ناصر با سم، تا کودتاهای نظامی، تا مسخ کردن انقلابات، و همچنین از راه معامله با ژاپن و معامله با پاکستان و غیره و غیره. اینست که آمریکا را بایستی در مجموعه خودش شناخت، و اگر این گفته درست امام را، که آمریکا دشمن بزرگ ماست، دشمن شماره یک ملت ماست و تا وقتی زنده هستیم بایستی علیه‌اش بجنگیم، یعنی هرگز آمریکا دست‌بردار نیست از انقلاب ایران، واقعا همیشه در مقابل چشم داشته باشیم، آنوقت، همان‌طور که حجت‌الاسلام خاتمی هم گفته است، با توجه و با وسواس بیشتری در مسائل مربوط به سیاست خارجی عمل خواهیم کرد. کاری نکنیم که انقلاب ما به خطر افتد. در دوران دولت موقت بازرگان، امیران نظام‌ها، ایزدیه‌ها، صدرها، صباغیانها و یزدیه‌ها، اصلا با شعار «مرکز بر آمریکا» مخالف بودند. آنها رسماً اعلام می‌کردند که آمریکا دوست ایران است و آنها می‌خواهند این دوستی را حفظ کنند. بعد بنی‌صدرها و قطب‌زاده‌ها آمدند و با

ماسک تازه‌ای گفتند «مرگ بر آمریکا»، ولی «زنده‌باد اروپای غربی»، «زنده‌باد ژاپن»، «زنده‌باد ترکیه و پاکستان و ارتجاع منطقه و چین». آنها گفتند که این کشورها دوستان ما هستند. حالا این طور نشود که خوب، بگوئیم: «مرگ بر آمریکا، اروپای غربی، فرانسه و انگلستان و آلمان غربی و عربستان سعودی و مراکش و اردن» - چون اینها دشمن ما هستند، ولی بخش دیگری از جبهه آمریکا جزو دوستان ما هستند و ما بایستی روابط مودت آمیز با آنها داشته باشیم. به نظر ما این می‌تواند اشتباه سرنورث سازی باشد، که اگر ادامه یابد زیانش را انقلاب ما در آینده خواهد پرد.

www.iran-archive.com

www.iran-archive.com



حزب توده ایران

بها ۴۰ ریال

1, -DM